

آشنایی با تنی چند از صوفیه ایران

مقدمه:

درباره صوفیه و عرفا، جهات متعددی قابل بحث هست: زمینه‌های پیدایش تصوف و عرفان اصول و مبانی فکری آنها، آداب و سیر و سلوک صوفیه، همچنین مکاتب صوفیه و نقش فرهنگی و اجتماعی آنها و غیره.

ولی از آنجائیکه اصول فکری و مبانی اعتقادی صوفیه و عرفا به دلیل دقت و ظرافت دارای صعوبت فهم است و از طرف دیگر خود عرفا غالباً با زبان رمز و کنایه سخن می‌گفتند و طریقه سیر و سلوک بسیاری از آنها نیز مبتنی بر عدم اظهار اسرار است.

این مدعیان بی‌خبرانند
آن را که خبر شد خبری باز نیامد

و سوم آنکه عده‌ای از طرفداران آنها داستانهای مبالغه آمیز و افسانه گونه درباره آنها ساختند و چهارم اینکه عده‌ای مدعی صوفیه که از حقیقت و روح عرفان و تصوف به دور بودند و شهرت به انواع آلودگی و فساد داشتند، طریقه خود را مستند به تعالیم صوفیه می‌نمودند.

پنجم: آنکه مسائل عرفانی به جهت مبتنی بودن بر احوال درونی، اثبات و یا نفی آن در مورد کسی کار آسانی نیست.

و ششم: آنکه همیشه گروههایی به مخالفت صوفیه می‌پرداختند و چه بسا تهمتهایی هم به آنها می‌بستند و امور قبیحی را به آنها نسبت می‌دادند.

لذا روی این عوامل و عوامل دیگر، شناخت دقیق احوال صوفیه کار مشکلی است بنابراین هر چند مبتنی بر تحقیق و فحص فراوان باشد باز مبتنی بر حدس و شواهد و قرائن خواهد بود. در پایان ذکر دو نکته ضروری به نظر می‌آید.

اول: همانطوریکه ذکر شد همواره در کنار صوفیه واقعی عده‌ای مدعی پیدا می‌شدند که با لباس مخصوص و آداب و رسوم ویژه در میان مردم ادعای تصوف و اهل حق بودن می‌کردند ولی این سبب نمی‌شود که بگوییم لفظ «صوفیه» از واژه «صوف» بمعنای پشم گرفته شده چون لباس آنها پشمینه بوده است، بلکه چون بحث ما درباره صوفیه واقعی است و صوفی واقعی چنانکه در شرح احوال آنها می‌آید امتیاز عمده آنها نحوه فکر و اندیشه ممتاز آنها در باره مبدأ و معاد است و مبانی فکری

آنها عمیق‌ترین اندیشه در مورد توحید است و لذا باید نظریه ابو ریحان را قبول کرد که «صوفی» از واژه یونانی «سوفیا» که به معنی حکمت، حکیم و عرفان است، اخذ شده است (۱)

و در این صورت فرقی بین لفظ عرفان و تصوف، و یا عارف و صوفی نخواهد بود. یعنی تعمقشان در مسائل فکری و علمی به قدری است که می‌توان گفت اینها عین علم و معرفت هستند و اسم عارف و صوفی مخصوص آنهاست.

نکته دوم: مباحث عرفانی به جهت دقت و ظرافتهای خاص که هزار بار از مو باریکتر است احتمال انحراف در آنها بعید نیست یعنی ممکن است یک نفر با تمام اخلاص و جدیت شروع به سیر و سلوک عرفانی کند ولی شناخت الهامات الهی از وسوسه‌های شیطانی کار آسانی نیست لذا ما باید معیار و میزانی داشته باشیم تا بتوانیم مشاهدات حقیقی را از الهامات شیطانی جدا کنیم و آن معیار و میزان سنجش قرآن کریم و گفتار و کردار پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است یعنی هر گاه اقوال و مشاهدات عارف با قرآن و سنت موافق بود دلیل حقانیت آنهاست و الا ارزشی ندارد بلکه باطل خواهد بود.

علی ای حال چون عرفان و تصوف اسلامی به اندازه خود اسلام دارای گسترش است فحص از احوال همه عرفا کار مشکلی است لذا در این مقال فقط خلاصه‌ای از آنچه در کتاب «جستجو در تصوف ایران» تألیف «دکتر عبدالحسین زرین‌کوب» آمده است، تقدیم می‌گردد.

صوفیه خراسان

خراسان بجهت آنکه از قدیم در پرورش تصوف تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته است او را «مهد تصوف» خوانده‌اند.

الف) قدماء صوفیه خراسان

۱- ابراهیم ادهم:

نام کامل او «ابراهیم بن ادهم بن منصور بن یزید بن جابر عجلی» و منسوب به «بکر بن وائل» است.

ابراهیم در حدود سنه (۱۱۰) هجری در بلخ در بین اعراب خراسان بدنیا آمد.

ماجرای توبه‌یی که او را به زندگی زاهدانه کشانید در روایات صوفیه رنگ قصه یافت به موجب این قصه، ابراهیم یک شاهزاده بلخ بود و زندگی را با شادخواری، تفریح و شکار می‌گذاشت. یک روز بهنگام شکار هاتف غیبی به وی یادآوری کرد که او را نه برای این کار آفریده‌اند، چون این کلام در ابراهیم تأثیر کرد به دنبال گوینده رفت و این خضر بود که او را تشویق به ترک تعلقات کرد. می‌گویند ابراهیم همه چیز خویش را ترک کرد و از همه چیز بیرون آمد «در راه شبانی دید جامه خویش بیرون کرد و بوی داد و جامه وی بستند و در پوشید اهل و فرزندان را به خدای سپرد و سر به جهان اندر نهاد و رفت».

هر چند در قبول این داستان جای تأمل هست چون اینکه وی و پدرش را از امراء بلخ گفته‌اند ظاهراً افسانه‌ای بیش نباشد ولی از آنجائیکه ابراهیم در اواخر عمر غالباً به جهاد در ثغور اشتغال داشته حتی بیماری مرگ نیز در ضمن یک جهاد بحری به جنگ با روم رفته به سراغش آمد و در شجاعت نیز شهرت داشته نشان می‌دهد که ابراهیم قبل از توبه نیز می‌بایست با کار جنگ و سپاهی مربوط باشد و دیگر اینکه مقارن نهضت ابو مسلم خود را ناچار دیده است که خراسان را ترک کند نیز حاکی از آنست که وی در آن جا وضعی داشته است که نمی‌توانسته است نسبت به اوضاع جاری بی‌تفاوت باشد از تمام این

قرائن می‌توان استنباط کرد که قبل از ترک خراسان ابراهیم ادهم در آنجا نام و نشانی داشته است. و خانواده وی حیثیت قابل ملاحظه‌یی داشته است و ترک این تعلقات بوده است که بعدها در روایات صوفیه تعبیر به ترک سلطنت شده است.

تصوف ابراهیم ادهم بیشتر از نوع زهد و ریاضت بود.

از قول وی نقل کردند که «درجه صلحا کسی یابد که ابواب محنت و فقر و جهد بر خود گشاده گرداند و درهای نعمت و عز و کسالت ببندد»

با اینهمه زهد در نزد وی ظاهراً هنوز تحول به آنچه تصوف خالص خوانده می‌شود نیافته است ابراهیم اصرار داشت که جز «حلال» نخورد و چون حلال کم بدست می‌آید اندک خورد و غالباً از دسترنج خویش گذران می‌کرد چنانکه در شام ناطور دشت و پالیز می‌شد و باغبانی می‌کرد و در کوفه زنبیل می‌بافت و در بسیاری جاها درو می‌نمود و در مزرعه و خرمن کار می‌کرد.

با علما و برخی از قدماء صوفیه هم اختلاط داشت.

گویند: در مکه با سفیان ثوری (وفات ۱۶۱)، فضیل عیاض (وفات ۱۸۷)، بو یوسف غسولی (وفات ۱۴۰) معروف به طرسوسی و با ابو حنیفه (وفات ۱۵۰) ملاقات داشته است.

تاریخ وفاتش را به اختلاف بین سالهای ۱۶۰ و ۱۶۶ ضبط کرده‌اند و ظاهراً (۱۶۱) درست‌تر است.

درباره محل وفات و دفن او مشهور آنست که وی در محلی نزدیک به قلعه سوقین که در بیزانس بوده دفن شد. هر چند در بغداد، دمشق، اورشلیم، جبله شام نیز محل قبر وی را نشان داده‌اند.

۲- بایزید بسطامی

نام کامل او «بایزید بن عیسی بن سروشان» است. سروشان مجوسی بود که اسلام آورد.

بسطام که اکنون در یک فرسنگی شمال شاهرود در بخش قلعه نو واقع است در آن روزگاران اولین شهر خراسان از سمت عراق به شمار می‌آمد.

اطلاعات ما درباره زندگی بایزید بسیار محدود و ناقص است مثلاً در مورد سال تولد او چیزی نگفتند و در مورد سال وفات بین سالهای ۲۳۴ و ۲۶۱ اختلاف است البته گفته شده که او هفتاد و سه سال عمر نمود، که قهراً باید سال تولد او سال ۱۶۱ هـ یا ۱۸۸ هـ بوده باشد.

و در هر صورت تاریخ زندگی او با درک محضر امام صادق علیه السلام که در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسیدند سازگار نیستبر خلاف آنچه غالب مآخذ صوفیه در این باره ذکر کرده‌اند.

با این همه آنچه از تعلیم و عرفان او باقی مانده است به هیچ وجه ناقص و مبهم نیست مأخذ عمده احوال او عبارتست از کتاب «النور من کلمات ابی الطیفور» تألیف «ابوالفضل محمد بن علی سهلکی صوفی» که از خلفاء بایزید بود و بیشتر روایات را به چند واسطه از خویشان و نزدیکان شیخ نقل می‌کند.

بایزید ظاهراً امی بوده و چیزی ننوشته و کتابی تألیف نکرده و عبارت بهتر روایت روشنی در باب اشتغال به علم او در دست نیست می‌گویند وقتی یک تن از علماء بر کلام بایزید اعتراض کرد که این سخن با «علم» موافق نیست شیخ پرسید آیا تو بر کل علم دست یافته‌ای؟ گفت نه شیخ گفت این سخن ما تعلق به آن پاره از علم دارد که به تو نرسیده است.

زهد شیخ و عشقی که وی به خدا و دین نشان می‌داد تأثیر جالبی در محیط زندگی او (بسطام که در روزگار او هنوز تعداد مجوس در آن بسیار بود) نموده است. عامه را از مسلمان و نامسلمان درباره وی به اعجاب و تحسین وا می‌داشت.

بایزید بر خلاف بسیاری از مشایخ دیگر چندان اهل مسافرت و سیاحت نبود وقتی کسی به او گفت که مریدان از سیاحت و طلب نمی‌آسایند بایزید جواب داد که یار من مقیم است نه مسافر و من با او مقیم هستم و مسافرت نمی‌کنم.

می‌گویند وقتی احمد خضرویه نزد وی آمد شیخ گفتش: چند سیاحت کنی؟ گفت: آب چون در یک مکان بماند بوی گیرد. بایزید جواب داد: دریا باش تا بوی نگیری.

با این حال بایزید با مشایخ معروف عصر ارتباط مراوده و مکاتبه داشت از جمله با «ابو تراب نخیشی» (وفات ۲۴۶). «ذوالنون مصری»، «یحیی بن معاذ» (وفات ۲۵۸).

زندگی بایزید در بسطام غالباً در خلوت و انزوا می‌گذشت و مراوده و مراسله او با دیگران محدود بود.

از مجموع روایات پیداست که به حدود شریعت مقید بوده است و در این باب تأکید و اصرار داشته است. از قول وی نقل می‌کنند که گفت اگر کسی را دیدید که به کرامات در هوا می‌پرد بدو فریفته نشوید تا نخست دریابید در امر و نهی و حفظ حدود شریعت او را چگونه توانید یافت. یک بار از وی پرسیدند بدین پایه معرفت چگونه رسیدی؟ گفت به شکم گرسنه و بدن برهنه.

طریقه او:

بنای کارش بیشتر بر مراقبت نفس بود و توجه چندان به ارشاد خلق و رد و قبول آنها نداشت. حتی اصراری که در دور کردن خلق از خویش داشت تا حدی رنگ طریقه اهل ملامت دارد.

ب) گرامیان

گرامیان پیروان محمد بن کرام می‌باشند.

محمد بن کرام از زرنج سیستان برخاست یک چند در خراسان به علم پرداخت چندی نیز در مکه مجاورت گزید چون به نیشابور باز آمد یک چند به امر طاهر بن عبدالله توقیف شد. چون رهایی یافت به قصد جهاد عزیمت شام کرد اما در بازگشت دوباره به مدت هشت سال در زندان بود وقتی محمد بن طاهر آزادش کرد عزیمت فلسطین نمود. در آنجا یک چند به وعظ و تعلیم پرداخت اما چهار سال بعد در ماه صفر ۲۵۵ در اورشلیم وفات یافت و نزدیک دروازه اریحا به خاک رفت پیروان وی که

عادت به اعتکاف در زوایا داشتند و بر سر قبر وی زاویه‌یی بنا کردند بنام «خانقاه». این خانقاه مرکز نشر تعلیم کرامیان شد و بدینگونه کرامیان بین مدرسه و خانقاه جمع کردند و در ایجاد مدرسه و تشویق خانقاه نشینی تاثیر قابل ملاحظه داشته‌اند.

نکته عمده تعلیم ابن کرام عبارت بود از زهد و اجتناب از ناروا. از جمله تعلیم کرامیان که حاکی از روح تصوف بود اصرار آنها بود در توکل چنانکه کسب و جهد را انکار می‌کردند و در تقریر رای خویش استناد به احوال اصحاب صغه داشته‌اند و اینکه پیامبر آنها را بجهت ترک کسب و کار ملامت نکرد.

در بین متصوفه عصر «یحیی بن معاذ رازی (وفات ۲۵۸) و براهیم خواص (وفات ۲۹۱) ظاهراً منسوب به طریقه کرامی هستند.

ج) حکیمان:

حکیمیان منسوبند به حکیم ترمذی، حکیم ترمذی، «ابو عبد الله محمد بن علی بن حسین» نام داشت. او در خراسان بدنیا آمد و بیشتر عمر خویش را همانجا گذرانید و در همانجا نیز وفات یافت، مدت عمر او را هشتاد یا نود سال گفته‌اند و سال وفات او حوالی سال ۲۹۶ بیشتر قبول کردنی است.

او یک صوفی متفکر و یک عارف محدث است یعنی از فلسفه و فکر یونانی متأثر بوده در عین حال خود را بیشتر اهل حدیث نشان می‌دهد.

وی از کودکی شوق عجیبی به تعلیم داشت چنانکه اشتغال به درس و مطالعه حتی جای بازی و تفریح سنین طفلی وی را گرفت.

در حدود بیست و هفت سالگی شوق زیارت مکه در دلش راه یافت به عراق رفت و سپس از طریق بصره به مکه رفت و دعایی که در کعبه کرد این بود که خداوند وی را به راه زهد و صلاح دارد و حفظ قرآن را روزی وی سازد در بازگشت قرآن را در طی راه حفظ کرد و چون به ترمذ رسید آن را تمام کرد.

در بازگشت به ترمذ علاقه به خلوت و عزلت و انزوا در وجود وی فزونی یافت و غالباً در ویرانه‌ها و گورستانهای بیرون شهر انزوا می‌جست

دو حادثه عمده در زندگی او

الف) اخراج از ترمذ به بلخ: این اخراج بدنبال غوغایی بود که سبب بعضی مقالات خاص او در باب ولایت که اولیاء را برتر از انبیاء می‌شمرد ایجاد شده بود هر چند بعضی می‌گویند این اتهامی بیش نبوده و در واقع خطایی در فهم کلام وی بوده است.

حادثه دوم مسافرت وی به نیشابور است علت اهمیت این مسئله انتقاد حکیم ترمذی بود با «ملا متیان» که در آنجا شهرت و فعالیت داشتند.

وی می‌گوید مراقبت نفس و اجتناب از شرور آن که اساس طریقه ملامتیه است خود حجابی است در راه اشتغال به حق و خاطر نشان می‌کند که مصائب انسان همه از نفس نیست از قلب است که از حق باز می‌ماند.

نظرات وی در باب اطوار و احوال قلب جالب است و تا حدی اساس آراء و تعالیم صوفیه بعد از وی شده است. بموجب تقریر وی صدر و قلب و فؤاد و لب درون یکدیگر منظور هستند چنانکه صدر در ظاهر است قلب درون آنست فؤاد درون قلب لب درون فؤاد. صدر معدن نور اسلام است قلب معدن نور ایمان فؤاد معدن نور معرفت و لب نور توحید را در بر دارد.

حکیم ترمذی در سالهای دراز خلوت و انزوا فرصت خوبی برای مطالعه و تالیف یافت بالغ بر ۱۲۶ اثر به او منسوب است که بسیاری از آنها از بین رفته است قریب شصت رساله از او باقی است و تعدادی نیز تاکنون چاپ شده است مندرجات این رسالات مختلف و گوناگون است و مشتمل بر تفسیر، کلام، حدیث، فقه و تصوف است.

بعضی از آثار او: ۱-انوار الاصول ۲-ختم الولایه ۳-رساله بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد ۴-عرش الموحدین ۵-الریاضه و ادب النفس ۶-حقیقه الادمیه ۷-مسائل التعبير ۸-العقل و الهوی ۹-علل العبودیه ۱۰-الاکیاس و المغترین ۱۱-الدرالمکنون فی اساله ما کان و ما یكون ۱۲-عذاب القبر ۱۳-التوحید.

(د) سیاریان

سیاریان پیروان ابو العباس سیاری می‌باشند.

نام ابو العباس، قاسم بن ابی القاسم بن عبدالله بن المهدی است و به نام جد مادرش احمد بن سیار «سیاری» خوانده می‌شد.

وی فقیه و محدث بود و در مرو وی را امام همه علوم می‌دانستند. اساس طریقت او مبنی بر جمع و تفرقه بوده، مراد از جمع ظاهراً مشاهدت بوده و مراد از تفرقه مجاهدت.

وقتی از وی پرسیدند مرید به چه ریاضت کند؟ گفت: «به صبر کردن بر امرهای شرع و باز ایستادن از مناهی و صحبت با صالحان».

در بعضی سخنان منسوب به او فکر جبر غلبه دارد. یک جا از وی نقل می‌کنند که گفت: «انسان چگونه می‌تواند ترک گناه کند در حالیکه آن گناه در لوح نوشته شده است».

ابوالعباس سیاری در ۳۴۲ هـ وفات یافت.

ابو الحسن خرقانی

نام کامل او «علی بن احمد» و یا «علی بن جعفر» است که در دهم محرم سنه ۴۲۵ هـ. اواخر حکومت سلطان محمود غزنوی وفات یافت.

او در آغاز، زندگی روستایی داشت؛ و هیزم کشی و یا خربندگی (چارواداری) می‌کرد طریقت او قبض و حزن بوده گرچه خالی از مباسطت هم نبوده است، و در رعایت شریعت دقت و وسواس داشت.

وی از رقص و سماع اجتناب می‌نمود، یک بار از وی در باب رقص پرسیدند گفت: «رقص کار کسی است که پای بر زمین زند تاثری بیند و آستینی بر هوا اندازد تا عرش بیند و هر چه جز این باشد آب بایزد و جنید و شبلی برده باشد.»

خرقانی از بایزید با تحسین و علاقه یاد می‌کرد، و در واقع خرقان که مولد و منشأ او بود قریه‌ی در جبال بسطام یعنی با بایزید هم ولایتی بوده است. و بنابر افسانه‌های صوفیه بایزید به ظهور ابوالحسن خرقانی بشارت داده بوده است.

ابو سعید ابی‌الخیر

او ابو سعید فضل الله بن ابی‌الخیر معروف به بو سعید مهنه و پیر میهنه است.

ولادت او در محرم ۳۵۷ و وفاتش در چهارم شعبان ۴۴۰ در مهنه بین ابی‌بورد و سرخس واقع شد و مدت عمر او هزار ماه تمام یعنی هشتاد و سه سال و چهار ماه، بوده است.

جلوه‌یی ملایم از یک نوع فکر وحدت و فنا در اقوالش هست

درویشی از او سؤال کرد، او را کجا طلبیم؟ گفت: «کجاش جستی که نیافتی؟» و می‌گفت: «صوفی واقعی باید جز حق به هیچ چیز ننگرد و مخصوصاً خویشتن بینی و خودی خود را در آب اندازد».

می‌گویند وقتی در یک مجلس معرف از وی پرسید که او را به چه نام باید خواند؛ جوابش این بود: «هیچ کس بن هیچ کس»

از خود شیخ نه دیوان شعری مانده و نه کتابی به نثر، ظاهراً وی تصوف را زیستنی و تجربه کردنی می‌دانسته است نه گفتنی و وصف کردنی و به یک تن از مریدانش گفت: «حکایت نویس مباش چنان باش که از تو حکایت نویسند».

از مشایخ او «ابوالقاسم بشر یاسین (وفات ۳۸۰)» و «لقمان سرخسی»، «شیخ ابوالعباس قصاب آملی» می‌باشند.

شرح مقامات و کرامات وی در دو کتاب «اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید» و «حالات و سخنان شیخ ابی سعید» که توسط اصفادش نوشته شده، آمده است.

ابو القاسم قشیری

«ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد» در ربیع الاول ۳۷۶ در ناحیه استوا (در حدود قوچان کنونی) به دنیا آمد؛ خانواده وی از اعراب بنی قشیر بودند که در آن زمان در خراسان املاک و مکت داشتند. ابوالقاسم در سن کودکی پدر را از دست داد.

بعد از پدر به علم حساب پرداخت تا دیه خود را از خراج مصون دارد و لذا به نیشابور آمد به حدیث و فقه و تفسیر و کلام هم رغبت یافت و نزد مشایخی مثل «حاکم نیشابوری» و «ابن فورک اصفهانی» به تعلم شریعت پرداخت، قشیری در فن سواری و استعمال اسلحه نیز در روزگار خویش یگانه بود.

قشیری از همان اول ورود به نیشابور مجذوب «ابو علی دقاق» شد؛ و اتصال باطنی با ابو علی سرانجام به قرابت ظاهری نیز پیوست و شیخ دختر خود فاطمه دقاقیه را که بعدها ام‌البنین نیز خوانده می‌شد به وی تزویج کرد. قشیری بعد از ابو علی دقاق به ابو عبدالرحمن سلمی پیوست.

تصوف وی نمونه‌ای است از یک تصوف محتاط و معتدل، منطبق با شریعت و دور از دعوی و ناموس معمول مشایخ در باب ظواهر شریعت قشیری همه جا تاکید می‌کند که رعایت آنها ضروریست و بی مراعات آنها سالک در طریقت بجایی نمی‌رسد.

مجالس وعظ او در نیشابور شهرت بسیار یافت در تأثیر بیانش گفته‌اند که سنگ را می‌گذاخت و ابلیس را به راه می‌آورد.

امام قشیری گذشته از مجلس وعظ به تالیف کتب پرداخت از آن جمله ۱- «لطائف الاشارات» که تفسیر قرآن بر مذاق صوفیه است. ۲- «ترتیب السلوک» ۳- «نحو القلوب» که در آن قواعد نحو را با بیانی ابتکاری و عارفانه بر احوال قلوب منطبق می‌کند. ۴- اثر عمده او «الرساله القشیری» است که در سنه ۴۳۸ تمام کرده است.

امام قشیری در ۴۶۵ وفات یافت او را در نیشابور در کنار پدر زن و استادش ابو علی دقاق بخاک سپردند.

ابو نصر سراج

ابو نصر «عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی» نام داشت و او را طاوس الفقراء می‌خواندند.

ابو نصر در خانواده‌ای که اهل زهد بودند به دنیا آمد و گویند پدرش و حتی به یک روایت خود وی در حال نماز وفات یافت. وی گذشته از تصوف و زهد به علم و شریعت نیز توجه خاص داشت و فقیه مشایخ محسوب می‌شد.

ابو نصر ظاهراً اهل ارشاد و دستگیری هم نبوده است و اوقاتش را بیشتر در سیاحت و یا عزلت می‌گذرانیده است.

مهمترین اثر او کتاب «اللمع» است مرادش در این تصنیف عبارت بود از آنکه نشان دهد تصوف با سنت و قرآن مغایرتی ندارد و صوفیه در واقع سیرت پیغمبر و صحابه را پیروی می‌کنند.

وفاتش در ماه رجب ۳۷۸ روی داد و در طوس دفن شد.

ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری کلابادی

کلاباد، محله‌ای از بخار است.

شهرت عمده او به جهت تالیف کتاب «التعرف لمذهب التصوف» است.

کتاب التعرف وی حاکی از دقت و احاطه مصنف است در علم شریعت و طریقت. و به آن قصد تالیف شد تا توافق عقاید صوفیه را با آراء اهل سنت نشان دهد.

این کتاب مکرر به عربی و فارسی شرح شده است از آن جمله شرح خواجه عبدالله انصاری.

اهمیت این کتاب در دفاع از تصوف به قدری است که گفتند: «لولا التعرف لبطل التصوف».

کلابادی در سال ۳۸۵ وفات یافت.

ابو عبد الرحمن سلمی

ابو عبدالرحمن «محمد بن الحسین بن محمد بن موسی بن خالد بن سالم ازدی» معروف به سلمی در ۱۰ جمادی الاخر، سال ۳۲۵ در نیشابور بدنیا آمد.

پدرش به جهت طریقه تصوف دیار خویش را ترک کرد و در مکه مجاورت گزید و تربیت کودک به عهده جد مادریش «ابو عمرو اسمعیل بن نجید سلمی» افتاد و از همین جا بود که نسبت وی «سلمی» شد.

از احوال وی برمی آید از مادرش ارث قابل ملاحظه‌ای یافت و نیز مسافرت‌های بسیار کرد.

در واقع کار عمده او جمع اخبار صوفیه بوده است و تنها به جمع روایات مربوط به آنها نیز اکتفا ننموده اشارات و اقوال آنان را نیز تقریر لطیف کرد.

سی مجلد کتاب منسوب به اوست از آن جمله ۱-طبقات الصوفیه ۲-تاریخ الصوفیه ۳-حقایق التفسیر ۴-رساله الملامتیه ۵-کتاب الفتوة ۶-آداب الصوفیه - سلوک العارفین.

ابو عبدالرحمن در سوم شعبان سنه ۴۱۲ در نیشابور وفات یافت و در خانقاه خویش دفن شد.

هجویری

ابوالحسن «علی بن عثمان بن علی الغزنوی الجلابی الهجویری» که اهل غزنه بوده است شهرت عمده‌اش بجهت تالیف کتاب «کشف المحجوب» است این کتاب تا حدی به شیوه رساله قشیریه تالیف شده است و گذشته از احوال مشایخ، در عقاید صوفیه نیز بحث می‌کند مهمترین بحث کتاب وی بحثی است که درباره فرقه‌هایی از صوفیه می‌کند که در زمان وی وجود داشته‌اند.

ولادت وی می‌بایست در اوایل قرن پنجم باشد. تاریخ وفاتش ۴۵۶ یا ۴۶۴ است و مزارش در لاهور هم اکنون با نام حضرت «دانا گنج بخش» زیارتگاه عام محسوبست.

خواجه عبد الله انصاری

خواجه عبدالله انصاری که پدرش ابو منصور محمد نام داشت و خود وی به ابو اسمعیل معروف بود نسب خویش را به ابو ایوب انصاری از صحابه رسول می‌رسانید. وی در دوم شعبان ۳۹۶ و به قولی ۳۹۵ به دنیا آمد.

این پیر هرات با وجود درد و سوز صوفیانه‌یی که در کلام او هست خشونت و صلابت یک شیخ الاسلام حنبلی هم هرگز در وجودش فروکش نکرد.

گذشته از حفظ قرآن به حدیث رغبت مخصوص داشت به علاوه شعر بسیار حفظ می‌کرد و خود نیز شعر می‌گفت.

تدریس وی بیشتر عبارت بود از تفسیر قرآن، و این کار تا پایان عمر شغل عمده او بود.

از قول وی نقل می‌کنند که در تقریر تفسیر خویش به یکصد و هفت تفسیر رجوع کرده‌ام.

این تفسیر دقیق و طولانی تحریر نبود تقریر بود. از این روست که میراث تفسیر وی را باید مخصوصاً در کشف الاسرار میبیدی جست. مجالس تفسیر او در واقع درس معرفت و درس ذوق و حال بود.

شهرت بیشتر شیخ به سبب «مناجات نامه» اوست که به نثر مسجع و روان فارسی است. مهمترین اثر وی در تصوف کتاب «منازل السائرین» است که شیخ در ضمن آن منازل صدگانه‌یی که صوفی در طی مقامات خویش می‌بایست بسر آورد بیان می‌کند برای این کتاب شروح متعددی نوشتند از جمله شرح عبد الرزاق کاشانی (م ۷۵۱).

اثر دیگر او کتاب «الاربعین فی الصفات» یا الاربعین فی دلائل التوحید» است این رساله جنبه تجسیم تفکر کلامی او را که اعتقاد به مذهب امام حنبل نیز مقتضی آن هست نشان می‌دهد. از رساله «محبت نامه» هم که در تفسیر بسیاری از الفاظ صوفیه است فواید جالبی بدست می‌آید.

وی گذشته از متکلمان با فلاسفه هم مبارزه می‌کرد و آندو را اهل بدعت می‌شمرد. و رساله‌ای بنام «ذم الکلام» تالیف نموده است.

مشایخ او: ۱- «قاضی ابو منظور ازدی (م ۴۱۰) که استاد وی در حدیث بود.

۲- یحیی بن عمار شیبانی ۳- ابو اسماعیل احمد بن محمد بن حمزه.

می‌گویند: شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابو سعید ابو الخیر را نیز دیدار کرده است.

وی در ذی حجه ۴۸۱ در هرات زندگی دنیا را وداع گفت.

احمد جام

شیخ جام که به عنوان پیر جام و ژنده پیل و شیخ الاسلام نیز مشهور است «ابو نصر احمد» نام داشت در محرم سنه ۴۴۰ در قریه نامق ترشیز ولادت یافت.

(البته معلوم است که این غیر عبدالرحمن جامی مؤلف نفحات الانس و متوفای ۸۹۸ است)

چنانکه خودش می‌گوید تا بیست و دو سالگی عمر در بطالت گذراند و حتی از میخوارگی نیز برکنار نماند. در همین دوران بود که توبه کرد و در عزلت و انزوا به عبادت و کسب علم و شریعت پرداخت.

تعلیم او مبتنی بر حفظ شریعت بود و در امر به معروف و نهی از منکر فوق العاده سختگیر بوده است. از عبارات اوست که: «در کار شریعت چنان باش که برای هر نفس و هر قدم خویش حجتی شرعی بتوانی بیابی»

و در یک مکتوب به سلطان سنجر می‌نویسد که: «نشان دوستان حق، نه کرامات و خوارق عادت است؛ بلکه دوری از شهوت و پیروی از حق است، و کیمیای صوفیه عبارتست از توحید، توکل، اخلاص و قناعت»

شیخ در محرم سنه ۵۳۶ در سن نود و شش سالگی در بازگشت از سفر حج چشم از جهان بست و محل قبر او که زیارتگاه معتقدانش گشت و به نام وی «تربت شیخ جام» خوانده شد.

آثار او عبارتند از: ۱-مفتاح النجات ۲-انیس التائبین ۳-سراج السائرین ۴-روضه المذنبین ۵-بحار الحقیقه ۶-کنوز الحکمه

امام محمد غزالی

«ابو حامد محمد بن محمد غزالی» در سنه ۴۵۰ در طابریان طوس به دنیا آمد. و هنوز طفل بود که پدرش محمد غزال درگذشت و او را با برادر بزرگترش، احمد، یتیم گذاشت.

سرپرستی دو کودک با مختصر اندوخته پدرشان به یک دوست صوفی واگذار شد اما تمام شدن این اندوخته که احتمالاً در دنبال یک قحطی و سختی تمام روی داد ابو حامد و برادرش را واداشت تا به اشارت صوفی سرپرست خویش به مدرسه پناه جویند، در مدرسه ابو حامد نزد ابو علی احمد الراذکانی مقدمات فقه شافعی آموخت چندی بعد به جرجان نزد فقیه شافعی از خاندان معروف اسماعیلی به تلمذ پرداخت. در بازگشت به طوس در راه گرفتار دزدان شد و تعلیق (که تقریر درسهای استادش بود) را از آنها به التماس و تضرع باز ستاند.

چندی بعد به نیشابور رفت و نزد «ابو المعالی امام الحرمین جوینی» به تلمذ اشتغال جست و با ابو علی فارمدی صوفی معروف، و حکیم عمر خیام منجم و فیلسوف پرآوازه عصر آشنایی یافت در سال ۴۸۴ از طرف نظام الملک با لقب زین الدین و شرف الائم به عنوان مدرس مدرسه نظامیه بغداد انتخاب شد.

سپس در سال ۴۸۸ به دنبال یک بحران روحی و جسمانی که شش ماه طول کشید غزالی بغداد و نظامیه را به بهانه حج با لباس صوفیه ترک کرد و مدت دو سال در سیر و سیاحت و سر آوردن چله و اعتکاف در شام و بیت المقدس و مکه بسر می برده است. و سپس راهی «وطن» خود خراسان می شود.

او در کتاب «المنقذ من الضلال» سلوک فکری و روحانی خود از کلام و فلسفه تا تصوف را شرح می دهد.

زندگی او در سالهای آخر عمر در بین مدرسه و خانقاه طوس صرف تدریس طالبان علم و مجالست با صوفیه و ارباب قلوب می شد قسمت عمده اوقاتش مصروف عبادت و تفکر بود.

و این تحول قاطعی بود که وی را از یک فقیه متکلم مجادله جوی به یک عارف انزوا جوی وارسته تبدیل کرد اثر عمده امام غزالی کتاب «احیاء علوم الدین» است که مفصلترین اثر او نیز هست. در این کتاب نویسنده معارف صوفیه را احیاء می کند و با پیوند بین طریقت و شریعت هم شریعت را قدرت و عمقی بیشتر می دهد و هم طریقت را رواج و مقبولیت می بخشد. احیاء العلوم مشتمل بر چهار ربع، و هر ربع هم مشتمل بر ده کتاب است مجموعاً می شود چهل کتاب ربع اول در عبادات است، ربع دوم در عبادات، ربع سوم در مهلکات و ربع چهارم در منجیات است.

آنچه از «احیاء» باید انتظار داشت توجه به اعمال قلوب است اگر در باب عبادات و عادات هم بحث می کند تنها جنبه ظاهری آنها مورد نظر نیست معنی و روح آنها مطرح است.

و احیاء العلوم نوعی کتاب اخلاق و تربیت است.

و تصوف او جمع و تلفیقی بود بین شریعت و طریقت.

گرایش او به طریقه صوفیه مانع از آن نبود که گاهی بر متصوفه عصر انتقاد کند. چنانکه در احیاء العلوم کسانی از متصوفه را که از کسب و کار دست می‌دارند و از خلق صدقه می‌گیرند به سختی انتقاد می‌کند و آنها را به ریاکاری و شهرت طلبی و تکدی منسوب می‌دارد و صوفیه راستین که وی آنها را عارف هم می‌خواند نزد وی عبارتند از کسانی که از ریا و فریب در امانند و دائماً توجه به خدا دارند نه به خویش».

غزالی با آنکه خود مخالف فلسفه است و بر مثل فارابی و ابن سینا طعن می‌زند ولی از تاثیر طرز استدلال حکما خالی نیست حتی کتاب احیاء او هم از صبغه تفکر و شیوه مشایی متأثر به نظر می‌رسد.

و نیز کتابهایی که در اواخر عمرش تالیف نموده با وجود گرایش به تصوف، شیوه استدلال منطقی و برهانی او همچنان باقی است.

البته انتقادهای زیادی برای غزالی و آثار او شده است.

شیخ احمد غزالی

شیخ احمد که کنیه‌اش ابو الفتوح بود و مجد الدین لقب داشت، عالم و فقیهی بود با تمایلات صوفیانه. در فقه آن مایه را داشت که بتواند به عنوان نائب برادر امام غزالی در تدریس نظامیه بغداد انتخاب شود.

در هر حال شیخ احمد در عالم تصوف شهرت و اهمیت بیشتری از برادر خود امام محمد غزالی یافت حتی در نزد عوام صوفیه پاره‌ای کرامات هم بدو منسوب شد تا مرتبت او را در عالم عرفان برتر از مرتبت برادرش امام غزالی نشان دهند.

در سخنان شیخ احمد پاره نکته‌ها هم هست که رنگ تعلیم حلاج دارد. و از آنجمله کلماتی در تقدیس ابلیس دارند که شاید دستاویزی باشد برای توجیه فرقه یزیدیه باشد.

می‌گویند «عدی بن مسافر» که ظاهراً مؤسس فرقه یزیدیه است و نسبش به بنی امیه می‌رسد با شیخ احمد هم ارتباط داشته است.

در باب سماع و رقص می‌گفت آنچه حرام است ملاهی و فسق و فجور است که در قرآن به «لهو الحدیث» تعبیر شده است، نه مطلق شعر و آواز.

از شاگردان شیخ احمد، عین القضات همدانی است.

آثار شیخ احمد:

۱- سواغ العشاق

۲- بوارق الاسماع

شیخ احمد در سنه ۵۲۰ در قزوین وفات یافت و هم در آنجا مدفون شد.

مکتب بغداد

تصوف جوشان اوایل عهد عباسی در دوره «سری سقطی» و «جنید» و «حلاج» در بغداد به اوج خود رسید و با وفات شبلی تقریباً در آنجا پایان یافت.

منبع اصلی این نهضت را باید در تعلیم «معروف کرخی» جست اما قبل از «معروف» و در زمان او هم تعداد قابل ملاحظه‌ای صوفیه در بغداد سکونت یا تردد داشتند که بطور اجمال ذکر می‌شوند.

۱- «ابو هاشم کوفی» اولین فردی که عنوان «صوفی» بر او اطلاق گردید. ص ۱۱۱

۲- «سفیان ثوری» (وفات ۱۶۱) معاصر ابو هاشم کوفی. با آنکه در بعضی روایات شیعه از وی قدح کرده‌اند در بعضی مآخذ دیگر وی را از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام خوانده‌اند

۳- «عبدالله بن مبارک» وی هر چند اهل «مرو» بود اما غالب عمرش در مکه و بغداد گذشت، او در عین اشتغال به علم (فقه و حدیث) از زهاد عصر بود. در سنه ۱۸۱ در هیت بین عراق و شام وفات یافت. ص ۱۱۲

۴- «فضیل بن عیاض». وی نیز از خراسان برخاست و در جوانی یکچند راهزنی می‌کرد و سپس توبه نمود. و در کوفه به تعلم حدیث و علم دین پرداخت.

تأثیر اندرز او در خلیفه باعث شد که نزد صوفیه بغداد محبوب گردد.

می‌گویند به عزلت علاقه داشت و خوف و قبض بر وی غلبه داشت.

و در سنه ۱۸۷ در مکه درگذشت. ص ۱۱۲

۵- فتح موصلی (وفات ۲۲۰) وی فتح بن سعید نام داشت و از اقران بشرفی و سری سقطی بود. ص ۱۱۲

۶- «بشر حافی»، بشر در بدایت حال، اهل لیهو و خمر هم بود اما از آن کار توبه کرد و بعد از آن در همه عمر شوریده‌وار می‌زیست.

عنوان حافی (پابرنه) بجهت مجاهده وی در ترک فضول، و در رعایت ادب در برخورد با بساط حق (زمین) بوده است. ص ۱۱۳

۷- معروف کرخی

او «ابو محفوظ معروف بن فیروزان» نام داشت و از کرخ بود.

مکتب تصوف بغداد و همچنین اکثر سلاسل صوفیه منسوب به اویند.

پدر و مادرش نصرانی بودند، ولی می‌گویند خود او به دست امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اسلام آورده است، و بعدها از اصحاب امام و حتی دربان آن حضرت بوده است.

البته در مآخذ شیعه به ملاقات او با حضرت رضا (ع) اشارتی نیست هر چند از نظر تاریخی اشکالی ندارد.

از تربیت یافتگان او «سری سقطی» است.

وفات معروف در سنه ۲۰۰ یا ۲۰۱ بوده است ص ۱۱۳ و ۱۱۴

۸- سری سقطی: (۲)

او شاگرد معروف کرخی، و دایی و استاد «جنید» بوده است. مکتب بغداد در واقع به وسیله او تأسیس شد؛ در تصوف شیوه اعتدال را رعایت می‌کرد و در تبعیت از سنت و شریعت اصراری تمام داشت، و به نظر او اگر آنچه از روی کشف برای صوفی حاصل می‌آید مبتنی بر تجویر و تأیید شریعت نباشد بیفایده است. ص ۱۱۶ و ۱۱۷

۹- «حارث محاسبی»:

ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی. در سنه ۱۶۵ در بصره متولد شد، از زهاد و مشایخ آن عصر بود، شاهکار عمده او تالیف کتاب «الرعاية» است، که هدفش نشان دادن طریقه درست زندگی دینی است او نفس را مایه غرور می‌داند و محاسبه و مراقبت از اصول نفس را باعث نجات و ظاهراً نام «محاسبی» هم بجهت تأکید وی در امر محاسبه نفس بر او گذاشته شده است.

وی در ۲۴۳ هجری وفات یافت.

۱۰- «جنید بغدادی»

«ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید خراز قواری» هر چند در بغداد نشو و نما یافت اصلش از نهاوند بود. در حدود ۲۲۰ هجری بدنیا آمد.

او «شیخ بزرگ» مکتب بغداد بود. عصر او را دوره طلایی تصوف تلقی می‌کردند کسی که کوشید از تصوف یک نوع علم در کنار سایر علوم، درست کند، جنید بوده است او بین علم و حال جمع کرده بود، حال وی تجربه عرفانی بود لیکن عاری از شطح و طامات و علم وی فقه بود. از وی نقل است که گفت: «ما تصوف را از جوع و ترک دنیا یافته‌ایم» جنید خراز - فروشنده ابریشم خام - بود؛ معهداً در بازار چندان با خلق ارتباطی نداشت. مکتب جنید مبتنی بر توحید و معرفت بود. تصوف او حقا فقیهانه بود و امتیاز او اصرار در مساله صحو است. قول «بلی» که در قرآن (۱۷/۷) در بیان میثاق بدان اشارت می‌رود در نزد جنید مبنای عشقی است که انسان را به خدا مربوط می‌کند؛ و از اینجاست که عشق در تعلیم وی جدای از عبودیت نیست. عاشق یک عبد است که تکلیف عبادت خویش را به جا می‌آورد. و حق را در قلب خویش مشاهده می‌کند.

عالی‌ترین مراحل سلوک در نزد وی مرحله «صحو» است یعنی عارف در عین اینکه با حق است برای ارشاد و دستگیری در میان خلق حضور دارد.

مشایخ جنید:

۱- اسری سقطی ۲- حارث محاسبی ۳- محمد القصاب (متوفی ۲۷۵ هجری) ۴- یحیی بن معاذ رازی

وفات جنید در ۲۹۷ هجری روی داد. قبرش در شونیزیه بغداد هنوز زیارتگاه صوفیه است. خلاصه‌ی از ص ۱۱۵ تا ۱۲۱

۱۱- جریری:

کنیه‌اش ابو محمد و نامش، «احمد بن محمد بن الحسین» بوده است و به سبب تبحر علمی و ارتباط دائم با جنید، بعد از مرگ استاد جانشین وی شد او نیز مثل استاد به رعایت شریعت اهمیت خاصی می‌داد.

در رعایت آداب به قدری پایبند بود که گفته: «نزدیک بیست سالست تا اندر خلوت پای دراز نکرده‌ام زیرا که آن اولیتر دیدم که با خدای ادب نگاهدارم.

وی در حدود سنه ۳۱۱ وفات یافت. ص ۱۲۲

۱۲- رویم بن احمد:

کنیه او ابو محمد و ابوبکر، بوده است.

رویم از علم تفسیر نصیبی وافر داشت و در مذهب ظاهری فقیه الفقهاء بود او صاحب منصب قضا هم بوده جنید درباره او گفته: «ما فارغ مشغولیم و او مشغول فارغ». ص ۱۲۳

وفاتش در ۳۰۳ روی داد.

۱۳- ابو سعید خراز:

او را «لسان تصوف» و اول کسی که در علوم فناء و بقاء سخن گفت دانسته‌اند.

در نظر او فنا آنست که، در سالک همه مرادات از بین برود، و بقاء آنست که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق. وی علاوه بر جنید از ذوالنون مصری هم بهره برده است. وی در سال ۲۸۶ از دنیا رفته است.

۱۴- ابوالحسن نوری:

نام او، احمد بن محمد بن عبدالله و کنیه‌اش ابوالحسین است اصل وی از «بغ شور» بین مرو و هرات بود ولی در بغداد نشو و نما یافت. وی از شاگردان سر سقطی و یاران جنید بوده است.

از ویژگیهای او استغراق در قبض و اندوه هست. وی را می‌توان از کسانی دانست که درد و اندوه را از لوازم طریق سلوک می‌شمرده‌اند.

بیان قوی او در ماجرای تعقیب صوفیه و اتهاماتی که از جانب غلام خلیل بر آنها وارد شد بقدری مؤثر بود که در جلسه محاکمه، داوران را به گریه انداخت.

وفاتش در سنه ۲۹۵ هجری اتفاق افتاد.

۱۵- غلام خلیل (وفات ۲۷۵)

وی در تصوف معتدل بود، و تالیفاتش که عبارت باشد از الانقطاع الی الله، الدعا، الصلوة، و المواعظ، این طرز فکر او نشان می‌دهد.

وی با بعضی از صوفیه که در مسائل صوفیه افراط می‌نمودند مخالف بود، غلام خلیل کار تعقیب صوفیه را به نزد خلیفه کشانید و به وی چنین فهماند که جنید، نوری، شبلی و دیگران زنادقه هستند.

۱۶- ابن یزدانپار:

ابن یزدانپار، حسین بن علی نام داشت و مکنی به ابوبکر بود.

وی نیز به مخالفت با یاران جنید برخاست و با آنها به مبارزه پرداخت البته علت مخالفت او، بیباکی صوفیه بغداد بود در افشاء اسرار و الا خود او می‌گوید: صوفیان، سادات عالمنند و من خود به محبت ایشان به خدای بزرگ تقرب می‌جویم.

سهل تستری

ابو محمد سهل بن عبدالله تستری به سال ۲۰۳ در تستر (شوشتر) به دنیا آمد و در سال ۲۸۳ در بصره وفات یافت.

سهل نه فقط صوفی زاهد بلکه در عین حال سنی‌ای از هواخواهان طریقه اهل حدیث و از مخالفان معتزله به شمار می‌آید. تعلیمات او بقدری متقن و منظم بود که «ابن سالم» با آنکه فقط جمع کننده جوابهای سهل بود در کلام مؤسس طریقه سالمیه به شمار آمد.

اقوال او بوسیله ابن سالم تبیین و تنقیح شد و بعدها از طریق ابوطالب مکی (۳۸۰) مولف «قوت القلوب» ترویج شد.

سهل در تصوف به مالک بن دینار و معروف بن علی منسوب بود و در مکه به صحبت ذو النون مصری رسید. و چندی هم در عبادان (که زهاد در آنجا به عبادت می پرداختند) به عزلت و خلوت اشتغال جست. از شاگردان او حلاج است هر چند هنوز سهل زنده بود که حلاج وی را ترک کرد و به بغداد رفت.

عمرو مکی، (وفات ۲۹۶) از اقران جنید و ابو سعید خراز، و از مشایخ حلاج بود.

حلاج

نام وی «حسین بن منصور» و کنیه اش ابو عبدالله که به او ابو المغیث هم می گفتند زادگاه وی بنا بر مشهور بیضاء فارس بود.

زندگی حلاج بیشتر با افسانه ها آمیخته است و شخصیت او را در نوعی ابهام فرو برده که حتی تحقیقات عظیم و طولانی لویی ماسینیون هم نتوانسته است این ابهام را از چهره وی بزدايد؛ و از اسباب عمده آن، زندگی توام با توارى و اختفای اوست.

لقب «حلاج» هم اشاره به شغل موروثی اوست که پنبه زنی می کرده است.

استادان وی عبارتند از: سهل تستری، عمرو المکی و جنید نهاوندی.

وی مدت ۲۰ سال در مجلس جنید تردد می کرد بعد ارتباط خود را قطع کرد و به شوشتر رفت (۲۸۴) ظاهراً علت این قطع رابطه، تندروری او در بحث صحو و سکر و یا دعوی انا الحق بوده است و صوفیه بغداد شاید بجهت اجتناب از گرفتاری در عواقب کار او با او مخالفت می کردند .

حلاج بعد از ترک بغداد به شوشتر، خراسان، فارس، مکه، هند و ترکستان مسافرت نمود و همه جا به وعظ و تبلیغ پرداخت و در نهایت زهد و مجاهدت می زیست. غالباً در حال شب زنده داری و ریاضت بود لباس ساده می پوشید و غذای مختصر می خورد.

نکته جالب در احوال او ارتباط مرموزیست که با عقاید امامیه و مسائل مربوط به وجود «مهدی (عج)» پیدا کرد. وی در دعوت های خویش نوعی تصوف مربوط به فکر مهدویت را تبلیغ می کرد .

اسباب عمده جلب عامه در اطراف وی، یکی بیان شاعرانه آکنده از لطف و عمق؛ دیگر کارهای غریب او که به سحر و شعبده می ماند. و سوم طرز بیان شورانگیز و ابتداعی او باین نحو که یکبار ناگهان در بازار ظاهر می شد و اشک می ریخت و فریاد می زد و بار دیگر ناگهان به خنده می پرداخت بانگ و فریاد بر می آورد و شعر می خواند. وی ترس و تشویش خود را عرضه قتل و عذاب می کرد. عده ای وی را یک مظهر الهی و مصلح و مهدی می دانستند.

عقاید او نه فقط متشرعه اهل سنت را بسختی از وی ناخرسند کرد شیعه امامیه را هم بشدت بر ضد وی تحریک کرد. و به سبب مخالفت فرق مختلف حقیقت احوال وی برای اکثر مردم مجهول و مکتوم ماند.

مقالات وی درباره حلول و اتحاد، سبب شد که محمد بن داود ظاهری به کفر و قتل او حکم کرد (۲۹۷). حلاج در (۲۹۸) بعد از توقیف بعضی از اتباع وی در شوش متواری شد ولی در (۳۰۱) محل اختفای او کشف و جهت محاکمه به بغداد آورده می‌شود فقها نیز به جهت اقوال او در باب عبادات و احکام که جنبه رخصت اباحه آمیزی داشت، او را محکوم نمودند. ولی خودش گناهش را در قول به «توحید» که فقها نمی‌توانستند درک کنند، می‌دانست.

خلاصه بعد از اولین جلسه محاکمه که در محضر علی بن عیسی وزیر معروف و اصرار حامد بن عباس تحقق یافت او را به مدت ۸ سال جهت ادامه تحقیقات زندانی کردند در این ایام فقط «ابو العباس احمد بن سهل بن عطاء آدمی آملی» از او حمایت کرد که در این راه نیز جان خود را از دست داد (۳۰۹).

وقتی که حامد بن عباس به وزارت رسید جلسات محاکمه وی شروع شد. وی در این جلسات با بیان «کلمه شهادت» و انکار دعوی ربوبیت و مهدویت، هر گونه شبهه را دفع می‌کرد.

ولی از آنجائی که بازجوئی و محاکمه برای محکوم کردن متهم بوده است نه کشف حقیقت باز حقیقت حال حلاج معلوم نشد.

نهایت آنچه دستاویز بعضی فقهاء (قاضی ابو عمر وفات ۳۲۰) برای قتل حلاج شد مسئله تبدیل حج بود که اگر کسی نتواند حج کند، در خانه خویش محرابی درست کند و دور او طواف کند. ولی برای حامد بن عباس و یارانش سه نکته دستاویز بود: ۱-ارتباط با قرامطه ۲-دعوی ربوبیه ۳-قول به عین الجمع.

در هر صورت با آنکه حلاج اعتقاد خود را به اسلام و مذهب اهل سنت با تأکید بیان می‌کرد ولی حکم قتل او به تأیید خلیفه رسید. (ذیقعدة ۳۰۹).

شبلی

شبلی، «دلف بن جحدر» نام داشت در ۲۴۷ در سامره به دنیا آمد. اصل وی از ولایت اشروسنه خراسان بود. پدرش در دستگاه معتصم راه یافته بود خود وی هم ظاهراً به حکومت دماوند رسید.

فقیه و متکلم بود. در فقه مذهب مالکی داشت و در کلام بر طریقه حارث محاسبی بود. در بغداد به دست خیر نساج (ابو الحسن خیر بن عبدالله بغدادی متوفای ۳۲۲) توبه نمود. و به دماوند بازگشت و از یک یک خانه‌ها حلالیت می‌طلبید. دوباره به بغداد نزد جنید بازگشت، جنید در حق وی می‌گفت: «هر قوم را تاجی هست و تاج این قوم شبلی است».

شبلی گه گاه همان سخنان حلاج را می‌گفت، اما طرز بیان شاعرانه و حالت بی‌قید و جنون آمیز شبلی وی را عرضه سوء ظن قاضی و وزیر نمی‌کرد.

در ماجرای حلاج می‌گویند: وی را از بیمارستان (دیوانه‌خانه) برای تماشای دار زدن حلاج آوردند وی بر حلاج گل انداخت.

خود وی می‌گفت: «من و حلاج یک اعتقاد داشتیم فقط جنون من مایه نجاتم شد».

خلاصه تصوف در بغداد در اثر تندروی‌های امثال حلاج و شبلی در قرن چهارم بسوی علم اهل ظاهر و زهد اهل حدیث برگشت.

مرگ شبلی (ذی حجه ۳۳۴) در حقیقت مرگ تصوف مکتب بغداد بود.

عبد القادر جیلانی

شیخ عبد القادر در سنه ۴۷۰ یا ۴۷۱ در «نیف» نزدیک گیلان به دنیا آمد. نام کامل او «عبد القادر بن ابی صالح جنگی دوست» است.

درباره او به قدری افسانه‌های غریب نقل شده که شناخت سیمای واقعی او را دشوار ساخت؛ مثلاً اینکه در دوران شیرخواری در ماه رمضان شیر نمی‌خورد؛ و یا تحصیل در نزد خضر به مدت هفت سال.

بعضی می‌گویند: او در دوران حیات خود بیشتر به واعظ مشهور بود و فقط بعد از وفاتش بعضی‌ها خرقة تصوف خود را به او منسوب کردند و در اینکه مؤسس سلسله قادریه باشد جای تأمل است. حتی در صحت نسب وی از طریق حسن مثنی به امام حسن مجتبی علیه السلام تردید نمودند.

از زندگی او تا حدود پنجاه سالگی اطلاعات دقیقی در دست نیست، و تقریباً از این تاریخ بود که حنابله برای مقابله با اشاعره به تأیید و تقویت او که از هم مذهبیان آنها بود پرداختند؛ و بدین سبب عبد القادر شهرت و اهمیت پیدا نمود.

میردانش چندی بعد رباطی برایش ساختند و مدرسه قاضی مبارک را توسعه دادند و در اختیارش قرار دادند. آثار او غالباً خلاصه مجالس وعظ اوست که مشحون از مسائل و آداب دینی و سنت است.

ایمان و اخلاص فوق العاده شیخ از اسباب عمده نفوذ کلام او بوده است.

در واقع شیخ در زی علماء می‌زیست نه در لباس صوفیه هر چند گاهی از الفاظ صوفیه هم استفاده می‌کرد و آداب صوفی و سالک را نیز به ندرت بیان می‌نموده است.

وفات شیخ در حدود نود سالگی در سال ۵۶۱ روی داده است.

ابو النجیب عبد القاهر بن عبد الله السهروردی

او در زنجان در سال ۴۹۰ به دنیا آمد و به سیزده یا چهارده واسطه به ابوبکر می‌رسید. در نظر او تصوف آغازش علم است، میانش عمل، و آخرش موهبت است.

طریقه سهروردیه که به شیخ ابو النجیب منسوب است به وسیله بهاء الدین زکریای مولتانی و شیخ فخر الدین عراقی در هند انتشار یافت و تعدادی از سلاسل صوفیه ایران از جمله، نعمة اللهیه، پیر جمالیه، و صفویه نیز به طریقه او منسوب است.

شیخ شهاب الدین سهروردی

شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن السهروردی ملقب به شیخ الاسلام در اوایل شعبان ۵۳۹ در سهرورد زنجان ولادت یافت.

او برادرزاده شیخ نجیب الدین سهروردی (مذکور) و صاحب میراث او بود.

مجالس وعظ وی نزد عامه محبوبیت فوق العاده یافت چنانکه حتی سلاطین وقت هم نسبت به وی حرمت و علاقه نشان می‌دادند.

یکبار نیز با ابن عربی ملاقات کرد از ابن عربی سؤال شد که شیخ شهاب الدین را چگونه یافتی گفت: «سرتا پای غرق در سنت است». و چون از شیخ شهاب الدین درباره ابن عربی پرسیدند گفت: «دریایی است از حقایق».

آثار شیخ شهاب الدین: ۱-فتوت نامه ۲-رشف النصایح الایمانیه.

۳-لثر عمده او «عوارف المعارف» در این کتاب تمام مسائل و تجارب صوفیه به بحث آمده و حقیقت آداب و آراء صوفیه از آنچه مدعیان در آن باب دارند تمییز داده شد.

علی ای حال در باب تصوف کتاب مهمی است و مورد توجه بزرگان صوفیه بوده است.

در بین دوستداران یا ستایشگران شیخ، کمال الدین اصفهانی شاعر معروف عراق و شیخ سعدی را می‌توان نام برد.

خلاصه طریقه «سهروردیه» که در تصوف ایران و هند تأثیر داشت و همواره سعی بر جمع بین طریقت و شریعت داشت توسط شیخ شهاب الدین و عمویش ابو النجیب به وجود آمد.

شیخ شهاب الدین سهروردی در غره محرم ۶۳۲ در بغداد وفات یافت.

شیخ اوحّد الدین کرمانی

وی «حامد بن ابی الفخر» نام داشت، و در کرمان ولادت یافت.

در عصر خود «شیخ الشیوخ» بزرگ مکتب بغداد بود.

طریقه او مبتنی بر سماع، و عشق به مظاهر بوده است.

شیخ مسافرتهاى بسیار نموده و در طى این سفرها با بسیاری از مشایخ ملاقات نمود از آن جمله شهاب الدین عمر سهروردی، شمس الدین تبریزی، سعد الدین حموی، محیی الدین بن عربی و صدر الدین قونوی. وی در سوم شعبان ۶۳۵ درگذشت.

حافظ ابی نعیم اصفهانی (۳۳۶-۴۳۰)

او «احمد بن اسحق بن موسی بن مهران» نام داشت.

و یک اثر عظیم مربوط به تاریخ تصوف یعنی کتاب «حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء» تألیف اوست.

او قطع نظر از تصوف به عنوان حافظ و محدث و مورخ هم قابل ذکر است.

با آنکه انتساب او به مذهب شافعی در مآخذ قدیم هست، بعضی از مآخذ کوشیده‌اند تا او را به تشیع منسوب کنند.

بابا طاهر

«بابا طاهر» که بابای سوته دلان هم لقب دارد، صوفی و عارف نام آور است که هنوز در همدان مقبره او مزار عام است. و وجود او در چنان هاله‌یی از قدس و کرامات مستور است که شناخت حقیقت حالش برای مورخ دشواری بسیار دارد.

و چون از اشعار بابا طاهر نسخه موثق و معتبر کهنه‌ای در دست نیست درین باب هم نمی‌توان از روی تحقیق حکمی کرد. بیشتر آثار منسوب به او و نیز شارحان اقوال و احوال او مربوط به قرن نهم به بعد است گرچه خود این حکایت از اهمیت بابا طاهر در نزد صوفیه آن عصر دارد.

اما دوبیتی‌های بابا طاهر هر چند بیشترشان از او نیست، ولی همانها هم که بوسیله دیگران جعل شده، سرمشقی جز دوبیتی‌های اصیل «بابا طاهر» نداشته است.

با توجه به مضامین و عناصری که در این دو بیت تکرار شده است می‌توان تصویری از عرفان بابای سوته‌دلان به دست آورد. عشقی که در این اشعار از آن صحبت می‌شود هر چند نقاب انسانی دارد ولی هیجان و نومیدی و دردی که در آن است نمی‌تواند غیر از عشق الهی بوده باشد.

اشاره به تنهایی و غربت و آوارگی شاعر به همراه سادگی بیان و صداقت در لهجه شاعر، لطف و جاذبه خاصی به این اشعار می‌دهد.

در مورد تاریخ زندگی او فقط همین را می‌توان گفت که در سال ۴۴۷ طغرل بیک با او ملاقاتی داشته است.

عین القضاء همدانی

نام اصلی وی ابو المعالی عبد الله بود. در سال ۴۹۲ در همدان به دنیا آمد.

عین القضاء صوفی، شاعر، حکیم، فقیه و متکلم بود و از حیث جامعیت و احاطه در رشته‌های گوناگون معرفت به غزالی شباهت داشت.

بعضی از عقاید او، انکار معاد جسمانی، ادعای برتری ولایت بر رسالت، اعتقاد به نوعی حلول، در مسائل مربوط به شریعت هم تا حدی قائل به رخصت و تسامح بود. البته نسبت به کسانی که در طریقت وجود خویشتن را فانی دیده‌اند، وی می‌گوید: «کفر و ایمان به قالب تعلق دارد و آنکس که تبدل الارض او را کشف کرده باشد قلم امر و تکلیف از او برداشته شود، لیس علی الخراب خراج».

در باب ابلیس نیز اقوال او یادآور سخنان شیخ احمد غزالی و حلاج است.

تصوف عین القضاء گذشته از جنبه عملی و زهد و ریاضت بیشتر مبتنی بر تعالیم احمد غزالی بوده است.

آثار او: ۱-شکوی الغریب ۲- «زبدۃ الحقایق» به عربی ۳- «تمهیدات» به فارسی ۴-مکتوبات ۵-رساله لوایح ۶-رساله جمالی.

مشایخ او: ۱-شیخ برکه ۲-شیخ احمد غزالی ۳-ابو عبدالله محمد بن حمویه جوینی جد شیخ سعد الدین معروف.

در نهایت «ابو القاسم انس آبادی» وزیر سلطان محمود بن محمد سلجوقی بجهت دوستی عین القضاء با عزیز الدین مستوفی «ابو نصر احمد بن حامد اصفهانی» وی را توقیف نمود و با زنجیر روانه زندان بغداد نمودند و از جای جای تصانیف او بعضی کلمات که می‌توانست دستاویز انکار و اعتراض شود جمع‌آوری نمودند و بالاخره در هفتم جمادی الآخر ۵۲۵ بر در مدرسه‌یی که در همدان تدریس می‌کرد در حالیکه سن وی سی و سه سال بوده است به دار آویختند.

مشایخ فارسی

۱-شیخ کبیر:

در فارس اولین نام پرآوازه که در دنبال عصر حلاج و شبلی تمام قلمرو عرفان یک دوره را تسخیر کرد نام شیخ کبیر «ابو عبد الله محمد بن خفیف بن اسفکشاد الضبی» بود. پدر وی مردی لشگری از قوم دیلم منسوب به کلاشم دیلمان بود.

محمد در سال ۲۶۸ در شیراز در حالیکه پدرش همراه سپاه عمرو بن لیث بود بدنیا آمد. مادرش ام محمد که به کرامیه نیشابور انتساب داشت زنی پارسا بود. عسرت تنگدستی در عهد کودکی و جوانی شیخ چنان بود که او در زمستان با پای برهنه در میان برفها برای تحصیل رفت و آمد می‌کرد.

زهد فوق العاده و عبادت و ریاضت عاری از شطح و طامات و جمع بین طریقت و شریعت از اسباب عمده نشر آوازه وی بود.

می‌گویند کسی به او گفت: فلان در حال بسط شطحیات می‌گوید و در حال قبض خاموش است گفت: «دهانش پر آتش باد که به دین و شریعت استهزاء می‌کند». و در بیان ضرورت متابعت از شریعت می‌گوید: «آزادی از بندگی تصور باطل است».

آثار او: ۱-شرف الفقراء ۲-جامع ارشاد ۳-اوصاف القلوب ۴-فضل التصوف ۵-کتاب الاقتصاد

وی در بیست و سوم رمضان ۳۷۱ وفات یافت. قبر وی در شیراز در خانقاه اوست.

۲-باکویه:

ابو عبد الله محمد بن عبدالله معروف به باکویه.

او تا حدی گرایش به طریقه اهل ملامت داشت.

وفات وی در سال ۴۴۲ اتفاق افتاد.

۳- شیخ ابو اسحق کازرونی

وی ابراهیم بن شهریار نام داشت و در سال ۳۵۲ در نور کازرون بدنیا آمد.

وی به جهت وجود جماعت زیاد زرتشتی در زادگاه وی و ایجاد مشکلات برای مسلمانان، برای مبارزه با آنها دسته‌ای از «مطوعه» به وجود آورد و وی را شیخ غازی می‌خواندند.

شیخ ابو اسحاق اهل ریاضت بود. و یک ریاضت مستمر او اجتناب از تاهل بود.

سلسله کازرونی به اویند و قرن‌ها بعد از او دوام یافت و در نشر اسلام به جهاد اهمیت خاص می‌دادند.

شیخ در هشتم ذی القعدة ۴۲۶ در پایان یک بیماری چهار ماهه وفات یافت.

۴- روزبهان بقلی

پرواژه‌ترین صوفی فارس در قرن ششم روزبهان بقلی معروف به شیخ شطاح بود.

شطاح فارس، «صدر الدین ابو محمد» فرزند ابو نصر بن روزبهان نام داشت. وی در ۵۲۲ هجری در فسا به دنیا آمد.

لحظه بحرانی در حیات وی در پانزده سالگی فرا رسید که می‌گوید: دیدار خضر وی را از دکانش بیرون کشید هر چه داشت به یغما داد، جامه پاک کرد و سر به بیابان نهاد. روزبهان گذشته از تصوف در فقه و حدیث و تفسیر نیز تصنیف‌هایی داشت.

آثار او: ۱- عرایس البیان فی حقایق القرآن ۲- منطق الاسرار بیان الانوار ۳- عبهر العاشقین ۴- کشف الاسرار و مکاشفات الانوار ۵- الاغانه ۶- سیر الارواح.

وفات وی در نیمه محرم سنه ۶۰۶ روی داد.

۵- شیخ اجل سعدی شیرازی

درباره سعدی آنچه مخصوصا به حیات صوفیانه او ارتباط دارد مساله ملاقات و مصاحبت اوست با شیخ شهاب الدین سهروردی و مولانا جلال الدین رومی.

احوال سعدی در اواخر عمر با زهد و انزوا مقرون بوده است هر چند او به سلسله و یا خانقاه خاصی گرایش ندارد.

از وی پرسیدند حقیقت تصوف چیست؟ گفت: «از این پیش طایفه‌ای در جهان بودند به صورت پراکنده و به معنی جمع، و امروز خلقی‌اند به ظاهر جمع و به دل پراکنده».

در رساله راجع به عقل و عشق نشان می‌دهد که عقل با همه فضیلت که دارد نه راه بلکه چراغ است و شخص اگر چه چراغ دارد تا نرود به مقصد نمی‌رسد.

۶- حافظ شیرازی

بعضی از محققان پنداشته‌اند که باید وی را از ملامتیه شمرد ولی حق مطلب این است گرچه حافظ خود را به طریق اهل ملامت متمایل نشان می‌دهد ولی این امر به هیچ وجه به معنی ارتباط رسمی و وجود رابطه مریدی و مرادی با طایفه و یا سلسله مشخصی نیست بلکه فقط به معنی توافق با این مشرب اخلاقی است که خود وی از آن به «طریق رندی» نیز تعبیر می‌کند.

و نکته جالب در زندگی حافظ این است که او تجارب عرفانی را از طریق مراقبت قلبی به دست می‌آورد نه از راه ریاضت و سلوک خاص اهل خانقاه.

شعر صوفیه

پاره‌ای از آثار منظوم شاعران صوفی با آنکه از لحاظ خیال‌انگیزی و شورآفرینی شاید ارزش زیادی هم ندارد ولی بخاطر آنکه مبادی و اصول متصوفه را در طی بیانی جالب ذکر کرده‌اند بسیار اهمیت دارند.

این گویندگان هر چند به سلسله خانقاه منسوب نبودند ولی بواسطه این منظومه‌های تعلیمی در نشر و ترویج تصوف نقش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. اینک چند نمونه از این گویندگان را معرفی می‌کنیم.

۱- سنایی غزنوی:

سنایی در غزنین ولادت یافت و محققا باید سالهای بعد از ۴۳۷ باشد سنایی در واقع پیشرو این طائفه است هر چند شعر او از لحاظ خیال‌انگیزی و شور انگیزی هم اهمیت دارد، در عین حال قصاید عرفانی او سرمشق شعر خاقانی، عطار و مولوی شده است.

آثار: ۱- حدیقه الحقیقه یا الهی‌نامه، که برای جستجو در تحول و تاریخ تصوف ایران اهمیت دارد. حدیقه الحقیقه نوعی حکمت الهی منظوم است که در آن شاعر می‌خواهد مسائل آن را از طریق آمیختن تمثیل با برهان برای عامه روشنتر کند. اما انباشتگی فوق العاده، تکرار و یا توضیح بیش از لزوم و وجود حشوهای طولانی مقداری این کتاب را کسالت انگیز ساخته است.

۲- **سیر العباد الی المعاد** منظومه کوتاه شامل هفتصد و هفتاد بیت که در واقع سفرنامه روح است بین عوالم مادی و مجرد.

۳- طریق التحقیق.

سنایی تا آخر عمر هم صوفی آزاده ماند، و هم شاعر حرفه‌ای.

سنایی در علوم مختلف: قرآن، حدیث، کلام، لغت، ادب، نجوم، طب و موسیقی بهره داشت و حکمت بوعلی سینا را علاقه داشت و به همین جهت به عنوان «حکیم» مشهور گشت.

او نسبت به اهل بیت (ع) اقوال محبانه دارد. قسمت عمده زندگی او در تجرد و انزوا و آوارگی گذشته است.

وفات وی در کوی نوآباد غزنه سنه ۵۳۵ اتفاق افتاد.

۲- عطار نیشابوری

عطار شعر ایران را از دنیای محدود ادبیات اهل دربار و مدرسه بیرون آورد و در فراخنای زندگی عامه و عقاید و احساسات مردم قرار داد.

شعر تعلیمی صوفیه در نزد عطار هم از لحاظ قالبهای تمثیلی تنوع قابل ملاحظه‌یی یافت و هم از قالبهای غنائی غزل و رباعی بهره یافت. و در کلام عطار سوز و شور تازه‌یی به دست آمد که در سخن سنایی نبود.

آثار وی: ۱- تذکره الاولیاء ۲- مختار نامه ۳- اسرار نامه ۴- مصیبت نامه ۵- الهی نامه ۶- منطق الطیر.

عطار تقریباً بین سالهای ۵۴۰ تا ۶۱۸ زندگی می‌کرده است.

۳- مولانا جلال الدین

جلال الدین محمد فرزند بهاء ولد در ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ متولد شد.

پدرش بهاء‌ولد خود از علماء صوفیه بوده است و در حدود سنه ۶۱۴ بلخ و خراسان را ترک کرد و به قونیه رفت علت مهاجرت ممکن است حسادت و سوء ظن خوارزمشاه و یا اطلاع از تهدید مغول بوده باشد.

انتساب جلال الدین به «ابوبکر» صحابه رسول خدا (ص) با شجره‌نامه‌ای که نقل شده از لحاظ تعداد وسایط و هم از جهت نام اخلاق نزدیک ابوبکر قابل قبول به نظر نمی‌آید.

در بین حوادث عمده‌یی که در زندگی مولانا تاثیر قاطعی داشته است یکی ملاقات با سید برهان الدین محقق ترمذی است و دیگر ملاقات با شمس تبریزی است.

برهان الدین محقق هر چند جلال الدین را به تکمیل علوم رسمی تشویق کرد در عین حال به او توجه داد که نباید وجود خود را به کلی تسلیم جاذبه علوم رسمی کند؛ اما شمس تبریزی او را واداشت تا تمام وجود خود را به تجارب روحانی صوفیه تسلیم نماید.

تاثیر ملاقات با شمس تبریزی به حدی بود که ملای روم سند تدریس و حلقه مریدان را فرو گذاشت و تمام وجود خود را وقف تجارب روحانی کرد.

شمس تبریزی معتقد بود که حکمت سه گونه است: گفتار، کردار، و دیدار. حکمت گفتار، مربوط به عالمان است و حکمت کردار، مربوط به عابدان و حکمت دیدار مربوط به عارفان است.

شمس تبریزی انسان کامل را بیشتر «معشوق» می‌دید تا «عاشق» و خود او هم به همین سبب در نزد مولانا به عنوان «سلطان المعشوقین» تلقی می‌شد که الهام عشق می‌کرد.

علاقه‌یی که مولانا به این درویش آواره «شمس پرنده» نشان می‌داد به جایی رسید که او را به ترک وعظ و تدریس واداشت، و موجب خشم و اعتراض مریدان شد؛ سرانجام شمس قونیه را ترک کرد.

البته اینکه مریدان مولانا و یا پسر وی بنام علاء الدین شمس تبریزی را کشته باشند شایعه‌ای است که هیچ دلیل و سندی بر صحت آن موجود نیست.

آثار مولانا

۱- مجالس سبیه

۲- مجموعه‌یی از مکاتیب شامل ۱۴۴ نامه

۳- فیه ما فیه که در تفسیر و تبیین بعضی مطالب مثنوی می‌توان از او یاری جست، و از آن در مثنوی به عنوان «مقالات» یاد می‌کند.

۴- مثنوی

مثنوی، اثر بی‌همتای مولانا که زبده و حاصل جمیع تجارب عرفانی دنیای اسلام محسوب می‌شود.

بر این کتاب شروح متعددی نوشته‌اند اما مشهورترین آنها:

۱- جواهر الاسرار اثر کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی

۲- اسرار الغیوب اثر خواجه ایوب

۳- شرح محمد ولی اکبرآبادی

۴- شرح بحر العلوم

۵- شرح اسرار اثر حاجی ملا هادی سبزواری

نظم یا ادامه نظم مثنوی البته به خواهش حسام الدین چلبی (متوفای ۶۶۰) آغاز شد اما آنچه به عنوان نظم مثنوی درخواست حسام الدین را اجابت می‌کرد در حقیقت تفسیری طولانی بود که مولانا در شرح و تفسیر ابیات «نی‌نامه» ساخته بود نی‌نامه که سرآغاز مثنوی است به صرافت طبع مولانا و قبل از درخواست مولانا به نظم درآمده بود.

«نی‌نامه» زبده و خلاصه تمام تعلیم مثنوی را بیان می‌کند و باقی مثنوی تقریباً شرح و تفصیل همین ابیات است.

تعلیم نی‌نامه: عبارتست از لزوم خالی گشتن از خویش و رهایی از خودیها و خودپرستیهاست. به این بیان که «نی» تا وقتی که از خود خالی نشود نمی‌تواند صدای آنکس را که در وی می‌دمد منعکس کند پس هر طالب حقی که می‌خواهد به کمال

ممکن انسانی برسد باید از خود رها شود و اوصاف بشری را در خود بمیراند. البته اینکه نی رمزی از وجود انسان تلقی شود قبل از مولانا هم در نزد صوفیه معمول بوده است. از جمله شیخ احمد غزالی در رساله بوارق اشاره می کند که «نه» سوراخ که در نی هست با منافذ ظاهری و باطنی انسان مشابهت دارد و نفسی را هم که در نی می دمدم مقایسه می کند با نفوذ نور حق در وجود انسان.

البته در مثنوی یک نظام هماهنگ فلسفی را نمی توان یافت چون او را رابطه خوبی با فلسفه ندارد.

و ثانیاً او شعرش را «نقد حال» می خواند لذا علاقه ای به تقید به آداب بلاغت و بیان هم نشان نمی دهد.

یک مأخذ عمده برای فهم درست مثنوی، شناخت احوال خود مولاناست چرا که بسیاری از اشارات و رموز مثنوی مربوط به احوال و تجارب عرفانی خود اوست و خود تصریح می کند که:

بهتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

مولانا در غروب روز پنجم جمادی الآخر ۶۷۲ وفات یافت در مراسم تدفین او مسلمانان قونیه بلکه تعداد زیادی یهود و نصاری شهر هم حضور یافتند. و وی را در تربت پدرش بهاء ولددارم باغچه دفن کردند.

شعر صوفیه بعد از مولانا

۱- سلطان ولد پسر مولانا

بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد در ربیع الآخر ۶۲۳ ولادت یافت.

دو اثر مهم او یکی رباب نامه و دیگری ولدنامه است وی در این دو اثر کوشیده تا جلال و عظمت بی مانند «پدر» را بیان نماید.

وفات وی در دهم رجب سال ۷۱۲ روی داد.

۲- شیخ محمود شبستری

شیخ شبستری بنا بر مشهور «سعد الدین» لقب داشت پدرش عبدالکریم بن یحیی بوده است.

شیخ محمود ظاهراً در حدود ۶۸۷ در تبریز ولادت یافت.

اثر مهم او که شهرتش هم بخاطر همین اثر است «گلشن راز» است.

گلشن راز زبده تمام تعالیم صوفیه است که مباحث مختلف عرفانی از قبیل فکر، نفس، معرفت، وحدت و کثرت عوالم، اطوار وجود، سیر و سلوک قرب و بعد و سیر در انفس، را با نهایت دقت و ایجاز تفسیر می کند.

این منظومه هزار بیتی در قالب مثنوی و در وزن شیرین و خسرو نظامی را شیخ محمود شبستری در جواب چند سؤال منظوم که از جانب امیر حسینی هروی و از دیار خراسان به نزد مشایخ آذربایجان رسید، سرود

او تفکر را «رفتن از باطل به سوی حق» می‌داند.

و می‌گوید: عارف کسی است که مطلق الوجود را می‌نگرد نه کثرات را و آنچنان پاک می‌شود که عارف با معروف یکی می‌شود. و در اینجا صحبت از حلول و اتحاد نیست نه خدا بنده می‌شود و نه بنده خدا فقط تعین و محدودیت از وجود مرتفع می‌گردد.

او در تفسیر لب و چشم و خط و خال، شراب و شمع، شاهد و خرابات و بت می‌گوید.

هر چه در این عالم است تصویری از جهان دیگریست و آنچه در کلام اهل معرفت به محسوسات تعبیر می‌شود ناظر به اموریست که ورای محسوس است.

کتاب گلشن راز بلحاظ اهمیت و جامعیت او در تعالیم صوفیه مورد توجه دانشمندان واقع شد و لذا شرحهای متعددی بر آن نوشته‌اند.

مهمترین شرح او «شرح لاهیجی» به نام «مفاتیح الاعجاز» است که توسط «شمس الدین محمد بن یحیی بن علی گیلانی صوفی و متاله عصر (متوفای ۹۱۲) تالیف شده است.

آثار دیگر شیخ شبستری ۱-سعادت نامه ۲-مرآة المحققین ۳-حق الیقین.

استاد شیخ: «شیخ امین الدین» که شیخ گلشن راز را به اشارت او به نظم درآورد.

شیخ شبستری در عین اینکه در مقام معرفت تمایل به اشراق دارد در مقام علم گرایش به حکمت اهل استدلال نشان می‌دهد و بدینگونه تعلیم شیخ در عرفان هم جنبه باطنی دارد و هم جنبه ظاهری.

می‌گویند شیخ در جوانی مرد و سی و سه سال بیشتر نزیست در حدود ۷۲۰ سه سال بعد از اتمام گلشن راز عمرش به پایان آمد.

۳-امیر حسین سادات یا هروی (متوفای ۷۱۸)

او همان کسی است که گلشن راز در پاسخ به سؤالات منظوم او بوجود آمد.

البته این سؤالات به منظور فتح باب آشنائی بوده است که چنانکه مرسوم بین صوفیه و علماء می‌باشد.

آثار او: ۱-سی نامه ۲-پنج گنج ۳-نزهة الارواح ۴-کنز الرموز

۴-اوحدی مراغه‌ای (متوفای ۷۳۸)

اسم او «اوحد الدین بن حسین» و اصلش از اصفهان بود.

شاهکار اوحدی منظومه «جام جم» است که در حدود چهار هزار و پانصد بیت دارد. جام جم خلاصه حکمت عملی صوفیه است چنانکه گلشن راز خلاصه حکمت نظری آنها بوده است.

یک خاصیت عمده این کتاب نشانهایی است که از شیخان دروغ و فتوت داران دروغ به دست می‌دهد و از کسانی که تصوف و خانقاه را بهانه‌یی برای هوسناکی خویش قرار دادند به خوبی می‌توان نشان یافت.

۵- شاه داغی شیرازی (۸۱۰-۸۷۰)

وی «نظام الدین محمود» نام داشت، و نسب به حسن بن قاسم زیدی داعی طبرستان و معروف به داعی صغیر می‌رسانید.

وی قبل از ۲۴ سالگی به کرمان رفت و دست ارادت به شاه نعمه الله ولی (وفات ۸۳۴) داد.

شاه داغی با آنکه مذهب شافعی داشت ولی مثل شاه نعمه الله ولی نسبت به اهل بیت علیهم السلام اخلاص و علاقه تمام می‌ورزید.

آثار او: ۱- شرح بر گلشن راز ۲- شرح بر مثنوی مولوی ۳- مثنویات سته ۴- گنج روان ۵- مشاهد

۶- جمالی اردستانی معروف به پیر جمال (متوفای ۸۷۹)

از احوال این جمال الدین احمد اطلاعات زیادی در دست نیست.

وی با امیر شاهرخ تیموری و اخلاف او معاصر بوده است.

تازگی در آثار او: یکی تمایلات شیعی، و دیگری آمیختن نظم و نثر بهم است.

آثار او ۱- کشف الارواح ۲- شرح الواصلین ۳- روح القدس

که تعلیم محتاطانه‌یی از تصوف اهل صحو است.

وی طریقت صوفی را در مسیر شریعت و حقیقت نشان می‌دهد.

و منظومه روح القدس را سه قسمت تقسیم نموده است ۱- شریعت ۲- طریقت ۳- حقیقت.

اهل ملامت و فتیان

در خراسان یک مکتب صوفیانه دیگری هم وجود داشت که هم تظاهر به حدود و ظواهر شریعت را خلاف اخلاص در عمل می‌دید و هم اظهار احوال ناشی از سکر و غلبه را نوعی خودنمایی و ریا تلقی می‌کرد.

این نهضت در اصل بعنوان یک واکنش بر ضد تصوف متشرعانه اهل صحو بوجود آمد تدریجاً تمام قلمرو تصوف یا ادب صوفیه را در بر گرفت.

ملامتیه، «پیغمبر ص» را هم اولین ملامتی می‌شمردند چرا که منکران وی را کاهن، ساحر، شاعر و مجنون خواندند (۳)

در نیشابور طریقه ملامتیه مخصوصاً بوسیله حمدون قصار (وفات ۲۷۱) رواج یافت.

البته این فکر قبل از وی در طرز تفکر بعضی مشایخ او از جمله «باروسی» وجود داشته است. و انتشار ملامتیه در نیشابور نوعی واکنش در مقابل زهد و تقشف کرامیان بوده است.

ملامتیه در حقیقت می‌خواسته‌اند تصوف را از قالبهای ساختگی بپیرایند و عکس‌العملی بوده در باب کرامات صوفیه در حقیقت اساس فکر ملامت عبارت بود از: تقوی و زهد مستور و عاری از هر گونه دعوی و تظاهر و گوئی نهضت اصلاح طلبانه‌یی بود بر ضد تمام آداب ظاهری صوفیه.

اهل ملامت به سبب اصرار در پرهیز از هرگونه خودنمایی به تعلیم و تصنیف هم علاقه‌یی نشان نمی‌دادند. و تنها رساله مستقل قدیمی که در باب مشایخ اهل ملامت و اقوال آنها در دست است «رساله الملامتیه» تالیف سلمی است.

مروج دیگر ملامتی «ابو حفص حداد» نیشابوریست.

طریقه فتیان

و چون طریقه فتیان نیز تا حدی بر اصل اخلاص در عمل و اجتناب از ریا مبتنی بود، تدریجاً طریقه اهل ملامت با طریقه اهل فتوت بهم در آمیخت کم کم طریقه آنها خود شکل و قالب معین و لباس و هیئت آداب و رسوم خاص یافت.

این انحرافها البته در همین حد نیز نماند و تدریجاً هم طبقه اهل فتوت به یک طبقه انحطاط یافته منتهی شد و هم قلندران (که وارثان سنتهای اهل ملامت بودند) در انحطاط و فساد افتادند.

چنانکه ملامت و ملامتی نیز چیزی از نوع اهل اباحه شد.

علی ای حال فتوت در اصل مبتنی بر اجتناب از ریا و التزام به صدق بوده است و منشأ آن لفظ قرآنی که به حضرت ابراهیم که تمام بتهای شهر را از بین برد به «فتی» و از اصحاب کهف که شهرت بت پرستان را ترک کردند به «فتیه» تعبیر شده است، می‌باشد.

و آنها شیوه زندگی حضرت علی علیه السلام را به استناد قول معروف «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» نمونه کامل زندگی می‌شمردند.

یک پدیده قابل توجه در باب طریقه اهل فتوت که خود طریقه جدائی شد و توسعه و تحول یافت آداب مربوط به «زورخانه» است که مبتنی است بر حرمت پیران و مراتب این پیران به نام پیش کسوت میاندار، کهنه‌سوار و پهلوان

اما آنچه زورخانه را با خانقاه پیوند می‌دهد خاطره پوریای ولی پهلوان محمود خوارزمی‌است لفظ «پوریا» یا از پوریای گرفته شده چون لقب پدرش، بای (بیگ) بوده است و یا چون وی را در خوارزم محمود آتا و پهلوان آتا که مرادف محمود بابا و پهلوان بابا می‌خواندند و پوریا را از این نام گرفته‌اند

پوریای ولی گذشته از جنبه پهلوانی و جوانمردی از لحاظ ادب صوفیه هم در خور ذکر است.

پاره‌ای رباعیات و قطعات و غزلیات و حتی مثنوی بنام کنز الحقایق به او منسوب است.

پهلوان محمود از اهل ملامت بوده است و می‌گویند در وقت مردن از او پرسیدند دلت چه می‌خواهد؟ گفت: «جز لقای خداوند آرزویی ندارم»

قدیمیترین مأخذ در باب ارتباط بین صنعت کشتی‌گیری با طریقه فتوت را در «فتوت نامه سلطانی» حسین کاشفی و «بدایع الوقایع» واصفی می‌توان یافت.

چیزی از میراث فتوت به طبقه لوطی و داش مشدی نیز رسید اما این فتوت که گاه رنگ اشرافی محض داشت و طبقات عالی به آن منسوب بودند.

قلندر و خاکسار

سنت اهل ملامت بوسیله قلندران ادامه یافت، که لباس عیاران و سربازان می‌پوشیدند و یا به کلی عربان با موی سترده حرکت می‌کردند.

اما انتشار تدریجی این طریقه نیز موجب راه یافتن فساد و انحطاط در اصول آن شد و سعی در تجاهر به کارهایی که با ظاهر شریعت منافات داشت می‌نمودند و نام قلندر را در ردیف یک نام رسوا می‌نهاد.

لفظ قلندر در لغت فارسی بمعنای رند، گدا، درویش است.

کلمه رند بمعنای بیعار و کسی که قیدی به ننگ و نام ندارد گاهی در موردشان استفاده می‌شد.

اینها به سیاحت دائم و نوعی دوره‌گردی و گدایی می‌پرداختند و شاید طبقه بنی‌سازان که از هر وسیله‌یی جهت ادامه گدائی استفاده می‌کردند با این طبقه مخلوط و مشتبه می‌شدند

این‌ها در روستاها به صورت درویشان، خوشه چینان، در هنگام جمع‌آوری محصول حرکت تازه‌یی در «ده» ایجاد می‌کردند. سخنان مربوط به زهد و وعظ و پیغمبر و خدا حیات عادی زندگی روستایی را عوض می‌کرد.

تصویری از آنها در کتاب «قلندر نامه» ساوجی و در «عوارف المعارف» سهروردی آمده است.

کسیکه سلسله قلندریه را تاسیس کرد شیخ جمال الدین ساوجی بود در سنه ۶۲۰ در دمشق رسم تراشیدن موی سر و ابرو را بنیاد نهاد و محمد بلخی شاگردش رسم «جوال» پوشیدن را بر آن افزود و اینجاست که شهرت به جوالقی و جوالقی پیدا کردند.

در مورد شیخ جمال الدین می‌گویند زنی عاشق او شد و او امتناع داشت تا زن به بهانه‌ای او را به دهلیزخانه کشانید شیخ به بهانه طهارت با یک تیغ تیز ریش و ابروان خویش را تراشید و این باعث زشتی صورت او شد و زن او را از خانه بیرون کرد. و لذا پیروانش تراشیدن سر و روی را شعار خویش کردند.

فرقه حیدری

منسوب به قطب الدین حیدر زاویه‌یی.

ولایت زاده بعدها به نام او تربت حیدری خوانده شد.

نام پدر او تیمور بن ابوبکر است و سال وفات او ۶۱۸ است.

و نباید با قطب الدین حیدر تونی که در ۸۳۰ در تبریز درگذشته و می‌گویند نسبتش به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رسد اشتباه شود.

در بین کسانی که در هند به عنوان قلندر خوانده شده‌اند نام لعل شهباز (وفات ۶۷۳) و ابو علی قلندر (وفات ۷۲۴) در خور یادآوری است.

اما قلندریه به عنوان یک فرقه خاص در سرزمین هند با نام «جلالیه» آوازه یافت این فرقه که «خاکساریه» هم بعدها از میان آنها پدید آمد منسوب به «سید جلال ثانی» (۷۰۷-۷۸۵) می‌باشند. وی نواده سید جلال الدین بخاری ملقب به شیر شاه (۵۹۵-۶۹۰) می‌باشد.

یک فرقه جلالی که در عهد قاجار به نام درویشان دوره گرد جلالی معروف شدند طریقه خود را از غلامعلی شاه هندی جلالی گرفتند و منشأ فرقه خاکساریه هم از اوست.

پی‌نوشتها:

(۱) ما للهند، ص ۱۶

(۲) سقطی: یعنی متاع پست فروش (ادویه فروش)

(۳) اشکال: پیامبر (ص) هیچ گاه کاری نکرد که نشان از نعوذ بالله جنون و کهنات و سحر او کند یعنی هیچ گاه خود را شبیه آنها نمی‌کرد بر خلاف ملامتیان که عمداً خود را برنگ مخالفین درمی‌آوردند.

و اشکال عمده این است که صرف عمل به ظواهر شریعت و یا هر مکتبی موجب ریا و تظاهر و موقعیت یافتن باشد پس عمل اهل ملامت نیز می‌تواند خود برای کسب جاه و مقام و محبوبیت بین مردم و جلب توجه آنها باشد.

مشاهیر صوفیه

کتاب: آشنایی با علوم اسلام، ج ۲، ص ۱۰۹

نویسنده: استاد شهید مرتضی مطهری

درس گذشته به این موضوع اختصاص یافت که منبع و ریشه اصلی عرفان اسلامی کجاست؟ آیا در تعلیمات اسلامی و زندگی عملی رسول اکرم و ائمه اطهار چیزهایی که بتواند از جنبه نظری الهامبخش یک سلسله معانی لطیف و دقیق عرفانی باشد و از نظر عملی به وجود آورنده یک نشاط روحانی و یک سلسله جوششها و جنبشهای عرفانی و معنوی بشود وجود دارد یا نه؟ پاسخ این پرسش مثبت بود. اکنون دنباله این بحث را ادامه می‌دهیم.

معارف اصیل اسلام و زندگی سرشار از معنویت و تجلیات روحانی پیشوایان اسلامی که الهامبخش معنویتی عمیق در جهان اسلام بوده است منحصر به آنچه اصطلاحاً به نام عرفان یا تصوف خوانده و شناخته می‌شود نیست. بحث درباره شاخه‌ای از معارف اسلامی که این نام را ندارد از محل بحث این درسها خارج است.

ما بحث خود را درباره همان شاخه‌ای ادامه می‌دهیم که اصطلاحاً به نام عرفان یا تصوف خوانده می‌شود، و بدیهی است که حوصله این درسها اجازه نمی‌دهد که به نقد و تحقیق بپردازیم.

ما در اینجا کوشش می‌کنیم که از جنبه فرهنگی، جریانی را که در این شاخه‌ها رخ داده است، آنچنانکه بوده است منعکس سازیم. چنین مناسب می‌بینیم که برای آشنائی ابتدائی، اول به تاریخ ساده عرفان و تصوف از صدر اسلام لااقل تا قرن دهم هجری اشاره کنیم و سپس مسائل عرفان را تا حدودی که در این جا میسر است مطرح سازیم و در آخر کار به تحلیل علمی و ریشه‌یابی آنها بپردازیم.

آنچه مسلم است این است که در صدر اسلام، لااقل در قرن اول هجری، گروهی به نام عارف یا صوفی در میان مسلمین وجود نداشته است. نام صوفی در قرن دوم هجری پیدا شده است. می‌گویند اولین کسی که به این نام خوانده شده است «ابوهاشم صوفی کوفی» است که در قرن دوم هجری می‌زیسته است و هم او است که برای اولین بار در رمله فلسطین صومعه‌ای (خانقاه) برای عبادت گروهی از عباد و زهاد مسلمین ساخت. (۱) تاریخ دقیق وفات ابوهاشم معلوم نیست. ابوهاشم استاد سفیان ثوری متوفای در ۱۶۱ بوده است.

ابو القاسم قشیری که خود از مشاهیر عرفا و صوفیه است می‌گوید: این نام قبل از سال ۲۰۰ هجری پیدا شده است. نیکولسون نیز می‌گوید: این نام در اواخر قرن دوم هجری پیدا شده است. از روایتی که در کتاب المعیشه کافی، جلد پنجم آمده است ظاهر می‌شود که در زمان امام صادق علیه السلام گروهی - سفیان ثوری و عده‌ای دیگر - در همان زمان یعنی در نیمه اول قرن دوم هجری به این نام خوانده می‌شده‌اند.

اگر ابوهاشم کوفی اولین کسی باشد که به این نام خوانده شده باشد و او استاد سفیان ثوری متوفای در سال ۱۶۱ هجری هم بوده است، پس در نیمه اول قرن دوم هجری این نام معروف شده بوده است نه در اواخر قرن دوم (آنچنانکه نیکولسون و دیگران گفته‌اند) و ظاهراً شبه‌ای نیست که وجه تسمیه صوفیه به این نام پشیمینه پوشی آنها بوده است. (۲)

صوفیه به دلیل زهد و اعراض از دنیا از پوشیدن لباسهای نرم اجتناب می‌کردند و مخصوصا لباسهای درشت پشمین می‌پوشیدند.

اما اینکه از چه وقت این گروه خود را «عارف» خوانده‌اند باز اطلاع دقیقی نداریم. قدر مسلم این است و از کلماتی که از سری سقطی متوفا در سال ۲۴۳ هجری نقل شده است (۳) معلوم می‌شود که در قرن سوم هجری این اصطلاح، شایع و رایج بوده است. ولی در کتاب «اللمع» ابونصر سراج طوسی که از متون معتبر عرفان و تصوف است جمله‌ای از سفیان ثوری نقل می‌کند که می‌رساند در حدود نیمه اول قرن دوم این اصطلاح پیدا شده بوده است. (اللمع ص ۴۲۷)

به هر حال در قرن اول هجری گروهی به نام صوفی وجود نداشته است، این نام در قرن دوم پیدا شده است و ظاهرا در همین قرن این جماعت به صورت یک «گروه» خاص در آمدند نه در قرن سوم آنچنانکه عقیده بعضی است. (۴)

در قرن اول هجری هر چند گروهی خاص به نام عارف یا صوفی یا نام دیگر وجود نداشته است ولی این دلیل نمی‌شود که خیار صحابه صرفا مردمی زاهد و عابد بوده‌اند و همه در یک درجه از ایمان ساده می‌زیسته‌اند و فاقد حیات معنوی بوده‌اند (آنچنانکه معمولا غربیان و غربزدگان ادعا می‌کنند)

شاید بعضی از نیکان صحابه جز زهد و عبادت چیزی نداشته‌اند ولی گروهی از یک حیات معنوی نیرومند برخوردار بوده‌اند. آنها نیز همه در یک درجه نبوده‌اند. حتی سلمان و ابوذر در یک درجه از ایمان نیستند. سلمان ظرفیتی از ایمان دارد که برای ابوذر قابل تحمل نیست.

اگر ابوذر (۵) آنچه را که در قلب سلمان است می‌دانست او را (کافر می‌دانست و) می‌کشت.

اکنون به ذکر طبقات عرفا و متصوفه از قرن دوم تا قرن دهم می‌پردازیم.

عرفای قرن دوم:

الف. حسن بصری. تاریخ عرفان مصطلح نیز مانند کلام از حسن بصری متوفا در ۱۱۰ هجری آغاز می‌شود.

حسن بصری متولد سال ۲۲ هجری است، عمر هشتاد و هشت ساله‌ای داشته و نه قسمت از عمرش در قرن اول هجری گذشته است.

حسن بصری البته به نام «صوفی» خوانده نمی‌شده است، از آن جهت جزء صوفیه شمرده می‌شود که اولاً کتابی تالیف کرده به نام «رعایه حقوق الله» که می‌تواند اولین کتابت تصوف شناخته شود. نسخه منحصر به فرد این کتاب در اکسفورد است. نیکولسون مدعی است که «اولین مسلمانی که روش حیات صوفیانه و حقیقی را نوشته حسن بصری است، طریقی که نویسندگان اخیر برای تصوف و وصول به مقامات عالیه شرح می‌دهند: اول توبه، و پس از آن یک سلسله اعمال دیگر، که هر کدام باید برای ارتقاء به مقام بالاتری به ترتیب عملی شود.» (۶)

ثانیا خود عرفا، بعضی از سلاسل طریقت را به حسن بصری و از او به حضرت امیر علیه السلام می‌رسانند، مانند سلسله مشایخ ابوسعید ابوالخیر. (۷) ابن الندیم در «الفهرست» فن پنجم از مقاله پنجم سلسله ابومحمد جعفر خلدی را نیز به حسن بصری می‌رساند و می‌گوید حسن هفتاد نفر از اصحاب پدر را درک کرده است.

ثالثا بعضی از حکایات که نقل شده است می‌رساند که حسن بصری عملاً جزء گروهی بوده است که بعدها نام متصوفه یافتند. بعداً بعضی از آن حکایات را به مناسبت نقل خواهیم کرد. حسن بصری ایرانی الاصل است.

ب. مالک بن دینال. این مرد اهل بصره است، از کسانی بوده است که کار زهد و ترک لذت را به افراط کشانده است. داستانها از او در این جهت نقل می‌شود. وی در سال ۱۳۱ هجری درگذشته است.

ج. ابراهیم ادهم. اهل بلخ است. داستان معروفی دارد شبیه داستان معروف بودا. گویند در ابتدا پادشاه بود و جریاناتی رخ داد که تائب شد و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت.

عرفا برای وی اهمیت زیادی قائلند. در مثنوی داستان جالبی برای او آورده است. ابراهیم در حدود سال ۱۶۱ هجری درگذشته است.

د. رابعه عدویه. این زن مصری الاصل و یا بصری الاصل و از اعاجیب روزگار است، و چون چهارمین دختر خانواده‌اش بود «رابعه» نامیده شد. رابعه عدویه غیر از رابعه شامیه است که او هم از عرفا است و معاصر جامی است و در قرن نهم می‌زیسته است. رابعه عدویه کلماتی بلند و اشعاری در اوج عرفان و حالاتی عجیب دارد. داستانی درباره عبادت حسن بصری و مالک بن دینال و یک نفر دیگر از او نقل می‌شود که جالب است. رابعه در حدود ۱۳۵ یا ۱۳۶ درگذشته است و بعضی گفته‌اند وفاتش در ۱۸۰ یا ۱۸۵ بوده است.

ه. ابوهاشم صوفی کوفی. اهل شام است. در آن منطقه متولد شده و در همان منطقه زیسته است. تاریخ وفاتش مجهول است. این قدر معلوم است که استاد سفیان ثوری متوفی ۱۶۱ بوده است. ظاهراً اول کسی است که به نام «صوفی» خوانده شده است. سفیان گفته است: اگر ابوهاشم نبود من دقیق ریا را نمی‌شناختم.

و. شقیق بلخی. شاگرد ابراهیم ادهم بوده است. بنابر نقل «ریحانة الادب» و غیره از کتاب «کشف الغمه» علی بن عیسی اربلی و از «نورالابصار» شبلنجی، در راه مکه با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ملاقات داشته و از آن حضرت مقامات و کرامات نقل کرده است. در سال ۱۵۳ یا ۱۷۴ یا ۱۸۴ درگذشته است.

ز. معروف کرخی. اهل کرخ بغداد است ولی از اینکه نام پدرش «فیروز» است به نظر می‌رسد که ایرانی الاصل است. این مرد از معاریف و مشاهیر عرفا است. می‌گویند پدر و مادرش نصرانی بودند و خودش به دست حضرت رضا علیه السلام مسلمان شد و از آن حضرت استفاده کرد.

بسیاری از سلاسل طریقت، بر حسب ادعای عرفا، به معروف کرخی و به وسیله او به حضرت رضا و از طریق آن حضرت به ائمه پیشین تا حضرت رسول می‌رسد و بدین جهت این سلسله را سلسله‌الذهب «رشته طلائی» می‌خوانند. ذهبی‌ها عموماً چنین ادعائی دارند. وفات معروف در حدود سالهای ۲۰۰ تا ۲۰۶ بوده است.

ح. فضیل بن عیاض. این مرد اصلا اهل مرو است، ایرانی عرب نژاد است. می‌گویند در ابتدا راهزن بود، یک شب که برای دزدی از دیواری بالا رفت، یک آیه قرآن که از شب زنده‌داری شنید او را منقلب و تأثب ساخت. کتاب «مصباح الشریعه» منسوب به او است و می‌گویند آن کتاب یک سلسله درسها است که از امام صادق علیه السلام گرفته است. محدث متبحر قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در خاتمه «مستدرک» به این کتاب اظهار اعتماد کرده است. فضیل در سال ۱۸۷ درگذشته است.

عرفای قرن سوم:

الف. بایزید بسطامی. (طیفور بن عیس) از اکابر عرفا و اصلا اهل بسطام است. می‌گویند اول کسی است که صریحا از فناء فی الله و بقاء بالله سخن گفته است. بایزید گفته است: «از بایزیدی خارج شدم مانند مار از پوست». بایزید به اصطلاح شطحیاتی دارد که موجب تکفیرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب «سکر» می‌نامند، یعنی در حال جذبه و بی خودی آن سخنان را می‌گفته است. بایزید در سال ۲۶۱ درگذشته است. بعضی ادعا کرده‌اند که سقای خانه امام صادق علیه السلام بوده است ولی این ادعا با تاریخ جور در نمی‌آید، یعنی بایزید عصر امام صادق را درک نکرده است.

ب. بشر حفی. اهل بغداد است و پدرانش اهل مرو بوده‌اند. از مشاهیر عرفا است. او نیز در ابتدا اهل فسق و فجور بوده و بعد توبه کرده است.

علامه حلی در «منهاج الکرامه» داستانی نقل کرده است مبنی بر اینکه توبه او به ست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صورت گرفته است و چون در حالی تشرف به توبه پیدا کرد که «حافی پابره‌نه» بود به بشر حافی معروف شد. بعضی علت «حافی» نامیدن او را چیز دیگر گفته‌اند. بشر حافی در سال ۲۲۶ یا ۲۲۷ درگذشته است.

ج. سری سقطی. اهل بغداد است. نمی‌دانیم اصلا کجایی بوده است. وی از دوستان و همراهان بشر حافی بوده است. سری سقطی اهل شفقت به خلق خدا و ایثار بوده است.

ابن خلکان در «وفیات الاعیان» نوشته است که سری گفت: سی سال است که از یک جمله «الحمد لله» که بر زبانم جاری شد استغفار می‌کنم. گفتند: چگونه؟ گفت: شبی حریقی در بازار رخ داد، بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه؟ به من گفته شد به دکان تو نرسیده است. گفتم: الحمد لله. یکمرتبه متنبه شدم که گیرم دکان من آسیبی ندیده باشد، آیا نمی‌بایست من در اندیشه مسلمین باشم؟! سعدی به همین داستان (با اندک تفاوت) اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید:

شبی دود خلق آتشی بفروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دکان ما را گزند
نبود جهان‌دیده‌ای گفتش آی بو الهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس؟ پسندی که شهری بسوزد به نار اگر خود سرایت
بود بر کنار؟

سری شاگرد و مرید «معروف کرخی» و استاد و دانی جنید بغدادی است، سخنان زیادی در توحید و عشق الهی و غیره دارد، و هم او است که می‌گوید: عارف مانند آفتاب بر همه عالم می‌تابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می‌کشد و مانند آب مایه زندگانی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتوافشانی می‌کند.

سری در سال ۲۵۴ یا ۲۵۰ در سن نود و هشت سالگی درگذشته است.

د. حارث محاسبی. بصری الاصل است و از دوستان و مصاحبان جنید بوده است. از آن جهت او را «محاسبی» خوانده‌اند که به امر مراقبه و محاسبه اهتمام تام داشت. معاصر احمد بن حنبل است. احمد بن حنبل چون دشمن علم کلام بود او را به واسطه ورودش در علم کلام طرد کرد و همین سبب اعراض مردم از او شد. حارث در سال ۲۴۳ درگذشته است.

ه. جنید بغدادی. اصلاً اهل نهایند است. عرفا و متصوفه او را «سید الطائفه» می‌خوانند، همچنانکه فقهاء شیعه، شیخ طوسی را «شیخ الطائفه» می‌خوانند.

جنید یک عارف معتدل به شمار می‌رود. برخی شطحیات که از دیگران شنیده شده از او شنیده نشده است. او حتی لباس اهل تصوف به تن نمی‌کرد و در زی علما و فقها بود. به او گفتند: به خاطر یاران هم که هست خرقة (لباس اهل تصوف) بپوش. گفت: اگر می‌دانستم که از لباس کاری ساخته است از آهن گداخته جامه می‌ساختم. اما ندای حقیقت این است که: لبس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالخرقة یعنی از خرقة کاری ساخته نیست، خرقة (آتش دل) × لازم است. جنید خواهرزاده و مرید شاگرد سری سقطی و هم شاگرد حارث محاسبی بوده است. گویند در سال ۲۹۷ در نود سالگی درگذشت.

و. ذوالنون مصری. وی اهل مصر است. در فقه شاگرد «مالک بن انس» فقیه معروف بوده است. جامی او را رئیس صوفیان خوانده است. هم او اول کسی است که رمز به کار برد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد که فقط کسانی که واردند بفهمند و ناواردها چیزی نفهمند. این روش تدریجاً معمول شد، معانی عرفانی به صورت غزل و با تعبیرات سمبولیک بیان شد. برخی معتقدند که بسیاری از تعلیمات فلسفه نو افلاطونی وسیله ذوالنون وارد عرفان و تصوف شد. (۸) ذوالنون در فاصله سالهای ۲۴۰ - ۲۵۰ درگذشته است.

ز. سهل بن عبدالله تستری. از اکابر عرفا و صوفیه و اصلاً اهل شوشتر است. فرقه‌ای از عرفا که اصل را بر مجاهده نفس می‌دانند به نام او «سهلیه» خوانده می‌شوند. در مکه معظمه با ذوالنون مصری ملاقات داشته است. وی در سال ۲۸۳ یا ۲۹۳ درگذشته است. (۹)

ح. حسین بن منصور حلاج. اصلاً اهل بیضاء از توابع شیراز است ولی در عراق رشد و نما یافته است. حلاج از جنجالی‌ترین عرفای دوره اسلامی است. شطحیات فراوان گفته است. به کفر و ارتداد و ادعای خدائی متهم شد، فقها تکفیرش کردند و در زمان مقتدر عباسی به دار آویخته شد. خود عرفا او را به افشای اسرار متهم می‌کنند. حافظ می‌گوید:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد.

بعضی او را مردی شعبده‌باز می‌دانند. خود عرفا او را تبرئه می‌کنند و می‌گویند سخنان او و بایزید که بوی کفر می‌دهد در حال سکر و بی‌خودی بوده است.

عرفا از او به عنوان «شهید» یاد می‌کنند. حلاج در سال ۳۰۶ یا ۳۰۹ به دار آویخته شد. (۱۰)

عرفای قرن چهارم

الف. ابوبکر شبلی. شاگرد و مرید جنید بغدادی بود و حلاج را نیز درک کرده و از مشاهیر عرفا است. اصلاً خراسانی است. در کتاب روضات الجنات و سایر کتب تراجم، اشعار و کلمات عارفانه زیادی از او نقل شده است. خواجه عبدالله انصاری گفته است: اول کسی که به رمز سخن گفت ذوالنون مصری بود، جنید که آمد این علم را مرتب ساخت و بسط داد و کتابها در این

علم تالیف کرد، و چون نوبت به شبلی رسید این علم را به بالای منابر برد. شبلی در بین سالهای ۳۳۴ - ۳۴۴ در ۸۷ سالگی درگذشته است.

ب. ابوعلی رودباری. نسب به انوشیروان می‌برد و ساسانی نژاد است. مرید جنید بوده و فقه را از ابوالعباس بن شریح و ادبیات را از ثعلب آموخت. او را جامع شریقت و طریقت و قیقت خوانده‌اند. در سال ۳۲۲ درگذشته است.

ج. ابونصر سراج طوسی صاحب کتاب معروف «اللمع» که از متون اصیل و قدیم و معتبر عرفان و تصوف است. در سال ۳۷۸ در طوس در گذشته است. بسیاری از مشایخ طریقت، شاگرد بلاواسطه یا مع‌الواسطه او بوده‌اند. بعضی مدعی هستند که مقبره‌ای که در پائین خیابان مشهد به نام قبر پیر پالاندوز معروف است مقبره همین ابونصر سراج است. (۱۱)

د. ابوالفضل سرخسی. این مرد اهل خراسان و شاگرد و مرید ابونصر سراج و استاد ابوسعید ابوالخیر عارف بسیار معروف بوده است. در سال ۴۰۰ هجری درگذشته است.

ه. ابو عبد الله رودباری. این مرد خواهرزاده ابوعلی رودباری است و از عرفای شام و سوریه به شمار می‌رود. در سال ۳۶۹ درگذشته است.

و. ابوطالب مکی. شهرت بیشتر این مرد به واسطه کتابی است که در عرفان و تصوف تالیف کرده است به نام «قوة القلوب». این کتاب چاپ شده و از متون اصیل و قدیم عرفان و تصوف است. ابوطالب اصلاً از بلاد جیل ایران است و در اثر اینکه سالها در مکه مجاور بوده به عنوان مکی معروف شده است. وی در سال ۳۸۵ یا ۳۸۶ درگذشته است.

عرفای قرن پنجم:

الف. شیخ ابوالحسن خرقانی. یکی از معروفترین عرفا است.

عرفا داستانهای شگفت به او نسبت می‌دهند. از جمله مدعی هستند که بر سر قبر بایزید بسطامی می‌رفته و با روح او تماس می‌گرفته و مشکلات خویش را حل می‌کرده است. مولوی می‌گوید:

بو الحسن بعد از وفات بایزید از پس آن سالها آمد پدید گاه و بیگه نیز رفتی بی فتور بر سر گورش نشستنی با حضور تا مثال شیخ پیشش آمدی تا که می‌گفتی شکالش حل شدی

مولوی در مثنوی زیاد از او یاد کرده است و می‌نماید که ازادت وافر به او داشته است. می‌گویند با ابوعلی سینا فیلسوف معروف و ابوسعید ابوالخیر عارف معروف ملاقات داشته است. وی در سال ۴۲۵ درگذشته است.

ب. ابو سعید ابو الخیر نیشابوری. از مهمترین و باحال‌ترین عرفا است. رباعیهای نغز دارد از وی پرسیدند: تصوف چیست؟ گفت: «تصوف آن است که آنچه در سرداری بنهی و آنچه در دست داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی» با ابوعلی سینا ملاقات داشته است. روزی بوعلی در مجلس وعظ ابوسعید شرکت کرد. ابوسعید درباره ضرورت عمل و آثار طاعت و عصیت سخن می‌گفت. بوعلی این رباعی را به عنوان اینکه ما تکیه بر رحمت حق داریم نه برعمل خویشتن، انشاء کرد:

مائیم به عفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده آنجا که عنایت تو باشد، باشد ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

ابو سعید، فی الفور گفت:

ای نیک نکرده و بدیها کرده وانگه به خلاص خود تمنا کرده بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده (۱۲)

این رباعی نیز از ابو سعید است:

فردا که زوال شش جهت خواهد بود قدر تو به قدر معرفت خواهد بود در حسن صفت کوش که در روز جزا حشر تو به صورت صفت خواهد بود

ابو سعید در سال ۴۴۰ هجری درگذشته است.

ج. ابوعلی دقاق نیشابوری. جامع شریعت و طریقت به شمار می‌رود. واعظ و مفسر قرآن بود. از بس در مناجات‌ها می‌گریسته او را «شیخ نوحه گر» لقب داده‌اند. در سال ۴۰۵ یا ۴۱۲ درگذشت است.

ه. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی صاحب کتاب «کشف المحجوب» که از کتب مشهور این فرقه است و اخیرا چاپ شده است. در سال ۴۷۰ درگذشته است.

و. خواجه عبد الله انصاری. عرب نژاد و از اولاد ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار معروف است. خواجه عبد الله یکی از معروفترین و متعبدترین عرفا است. کلمات قصار و مناجات‌ها و همچنین رباعیات نغز و با حالی دارد، شهرتش بیشتر به واسطه همانها است.

از کلمات او است: «در طفلی پستی، در جوانی مستی، در پیری سستی، پس کی خدا پرستی؟» و هم از کلمات او است: «بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیک کردن خرخاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است.»

این رباعی نیز از او است:

عیب است بزرگ برکشیدن خود را از جمله خلق برگزیدن خود را از مردمک دیده بیاید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

خواجه عبدالله در هرات متولد و در همانجا در سال ۴۸۱ درگذشته و دفن شده است و از این جهت به «پیر هرات» معروف است. خواجه عبدالله کتب زیادی تألیف کرده. معروفترین آنها که از کتب درسی سیر و سلوک است و از پخته‌ترین کتب عرفان است کتاب «منازل السائرین» است. بر این کتاب شرح‌های زیاد نوشته شده است.

ز. امام ابوحماد محمد غزالی طوسی. از معروفترین علمای اسلام است. شهرتش شرق و غرب را گرفته است. جامع معقول و منقول بود. رئیس جامع نظامیه بغداد شد و عالیترین پست روحانی زمان خویش را حیازت کرد. اما احساس کرد نه آن معلومات و نه آن مناصب روحش را اشباع نمی‌کند. از مردم مخفی شد و به تهذیب و تصفیه نفس مشغول شد. ده سال در

بیت المقدس دور از چشم آشنایان به خود پرداخت. در همان وقت به عرفان و تصوف گرائید و دیگر تا آخر عمر زیر بار منصب و پست نرفت. کتاب معروف «احیاء علوم الدین» را بعد از دوره ریاضت تالیف کرد و در سال ۵۰۵ در طوس که وطن اصلیش بود درگذشت.

عرفای قرن ششم:

الف. عین القضاة همدانی. از پرشورترین عرفا است. مرید احمد غزالی برادر کوچکتر محمد غزالی که او نیز از عرفا است بوده است. کتب زیاد تالیف کرد. اشعار آبداری دارد که خالی از شطحیات نیست. بالاخره تکفیرش کردند و کشتند و جسدش را سوختند و خاکسترش را بر باد دادند. در حدود سالهای ۵۲۵ - ۵۳۳ کشته شد.

ب. سنائی غزنوی شاعر معروف. اشعار او از عرفانی عمیق برخوردار است. مولوی در مثنوی گفته‌های او را طرح و شرح می‌کند. در نیمه اول قرن ششم درگذشته است.

ج. احمد جامی معروف به ژنده پیل. از مشاهیر عرفا و متصوفه است. قبرش در تربت جام - نزدیک سرحد ایران و افغانستان - معروف است. از اشعار او در باب خوف و رجاء این دو بیتی است:

غره مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پی‌ها بریده‌اند نومید هم مباش که رندان جرعه نوش ناگه به یک ترانه به منزل رسیده‌اند

و هم او رد رعایت اعتدال در امر انفاق و امساک گفته است:

چون تیشه مباش و جمله بر خود متراش چون رنده ز کار خویش بی بهره مباش تعلیم ز اره گیر در کار معاش چیزی سوی خود می‌کش و چیزی می‌پاش

احمد جامی در حدود سال ۵۳۶ درگذشته است.

د. عبد القادر گیلانی. تولدش در شمال ایران بوده و در بغداد نشو و نما یافته و در همانجا دفن شده است. بعضی او را اهل «جیل» بغداد دانسته‌اند نه اهل «جیلان» (گیلان). از شخصیت‌های جنجالی جهان اسلام است. سلسله قادریه از سلاسل صوفیه منسوب به او است. قبرش در بغداد معروف و مشهور است. او از کسانی است که دعاوی و بلند پروازیهای زیاد از او نقل شده است. وی از سادات حسنی است. در سال ۵۶۰ یا ۵۶۱ درگذشته است.

ه. شیخ روزبهان بقلی شیرازی که به «شیخ شطاح» معروف است زیرا شطحیات زیاد می‌گفته است. اخیراً بعضی از کتب او وسیله مستشرقین چاپ و منتشر شده است. این مرد در سال ۶۰۶ درگذشته است.

عرفای قرن هفتم

این قرن عرفای بسیار بلند قدری پرورانده است. ما عده‌ای از آنها را به ترتیب تاریخ وفاتشان نام می‌بریم.

الف. شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی. از مشاهیر و اکابر عرفاست. بسیاری از سلاسل به او منتهی می‌شود. وی شاگرد و مرید و داماد شیخ روزبهان بقلی شیرازی بوده است. شاگردان و دست پروردگان زیادی داشته است. از آن جمله است «بهاء الدین

ولد» پدر مولانا مولوی رومی. در خوارزم می‌زیست. زمانش مقارن است با حمله مغول. هنگامی که مغول می‌خواست حمله کند، برای نجم الدین کبرا پیام فرستادند که شما و کسانتان می‌توانید از شهر خارج شوید و خود را نجات دهید. نجم الدین پاسخ داد: من در روز راحت در کنار این مردم بوده‌ام، امروز که روز سختی آنها است از آنها جدا نمی‌شوم. خود مردانه سلاح پوشید و همراه مردم جنگید تا شهید شد. این حادثه در سال ۶۱۶ واقع شده است.

ب. شیخ فریدالدین عطار. از اکابر درجه اول عرفا است. در نثر و نظم تالیف دارد. «تذکرۃ الاولیاء» او که در شرح حال عرفا و متصوفه است و از اما صادق علیه السلام آغاز می‌کند و به امام باقر علیه السلام ختم می‌نماید از جمله ماخذ و مدارک محسوب می‌شود و شرق‌شناسان فراوان به آن می‌دهند. همچنین کتاب «منطق الطیر» او یک شاهکار عرفانی است. مولوی درباره او و سنائی گفته است:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار می‌رویم

و هم او گفته است:

هفت‌شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم
مقصود مولوی از هفت‌شهر عشق هفت وادی است که خود عطار در «منطق الطیر» شرح داده است.

محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم الدین کبرا بوده است. و همچنین صحبت قطب الدین حیدر را - که او نیز از مشایخ این عصر است و در تربت حیدریه مدفون است و انتساب آن شهر به او است - نیز درک کرده است.

عطار مقارن فتنه مغول در گذشته و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای ۶۲۶ - ۶۲۸ کشته شد.

ج. شیخ شهاب الدین سهروردی زنجانی صاحب کتاب معروف «عوارف المعارف» که از متون خوب عرفان و تصوف است. نسب به ابوبکر می‌رساند. گویند هر سال به زیارت مکه و مدینه می‌رفت. با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است. شیخ سعدی شیرازی و کمال الدین اسماعیل اصفهانی شاعر معروف از مریدان او بوده‌اند. سعدی در مورد او می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب یکی اینکه در نفس خود بین مباش دگر آنکه در جمع بدبین مباش

این سهروردی غیر از شهاب الدین سهره وردی فیلسوف مقتول معروف به شیخ اشراق است که در حدود سالهای ۵۸۱ - ۵۹۰ در حلب به قتل رسید.

سهروردی عارف در حدود سال ۶۳۲ درگذشته است.

د. ابن الفاررض مصری. از عرفای طراز اول محسوب است. اشعار عربی عرفانی در نهایت اوج و کمال ظرافت دارد. دیوانش مکرر به چاپ شده و فضلا به شرحش پرداخته‌اند. یکی از کسانی که دیوان او را شرح کرده «عبدالرحمن جامی» عارف قرن نهم است.

اشعار عرفانی او در عربی با اشعار عرفانی حافظ در زبان فارسی قابل مقایسه است. محی الدین عربی به او گفت‌خودت شرحی بر اشعارت بنویس، او گفت کتاب «فتوحات مکیه» شما شرح این اشعار است.

ابن فارض از افرادی است که احوالی غیر عادی داشته، غالبا در حال جذبه بوده است و بسیاری از اشعار خود را در همان حال سروده است. ابن الفارض در سال ۶۳۲ درگذشته است.

ه. محی الدین عربی حاتمی طائی اندلسی. از اولاد حاتم طائی است. در اندلس تولد یافته اما ظاهرا بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذرانده است. شاگرد شیخ ابومدین مغربی اندلسی از عرفای قرن ششم است. سلسله طریقتش با یک واسطه به شیخ عبدالقادر گیلانی سابق الذکر می‌رسد.

محی الدین که احيانا با نام ابن العربی نیز خوانده می‌شود، مسلما بزرگترین عرفای اسلام است. نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه او نرسیده است. به همین جهت او را «شیخ اکبر» لقب داده‌اند.

عرفان اسلامی از بدو ظهور قرن به قرم تکامل یافت. در هر قرنی - چنانکه اشاره شد - عرفای بزرگی ظهور کردند و به عرفان تکامل بخشیدند و بر سرمایه‌اش افزودند. این تکامل تدریجی بود ولی در قرن هفتم به دست محی الدین عربی «جهش» پیدا کرد و به نهایت کمال خود رسید.

محی الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد که سابقه نداشت. بخش دوم عرفان یعنی بخش علمی و نظری و فلسفی آن وسیله محی الدین پایه گذاری شد. عرفای بعد از او عموما ریزه خوار سفره او هستند. محی الدین علاوه بر اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد یکی از اعاجیب روزگار است. انسانی است‌شگفت و به همین دلیل اظهار عقیده‌های متضاد درباره‌اش شده است.

برخی او را ولی کامل، قطب الاقطاب می‌خوانند و بعضی دیگر تا حد کفر تنزلش می‌دهند. گاهی ممیت الدین و گاهی ماحی الدین‌اش می‌خوانند. صدرالمتالهین فیلسوف بزرگ و نابغه عظیم اسلامی نهایت احترام را برای او قائل است. محی الدین در دیده او از ابوعلی سینا و فارابی بسی عظیمتر است.

محی الدین بیش از دویست کتاب تالیف کرده است. بسیاری از کتابهای او و شاید همه کتابهایی که نسخه آنها موجود است (در حدود سی کتاب) چاپ شده است. مهمترین کتابهای او یکی «فتوحات مکیه» است که کتابی است بسیار بزرگ و در حقیقت یک دائرة المعارف عرفانی است. دیگر کتاب فصوص الحکم است که گرچه کوچک است ولی دقیقترین و عمیقترین متن عرفانی است. شروح زیاد بر آن نوشته شده است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشند که قادر به فهم این متن عمیق باشند.

محی الدین در سال ۶۳۸ در دمشق درگذشت و همانجا دفن شد. قبرش در شام هم اکنون معروف است.

و. صدرالدین محمد قونوی. اهل قونیه (ترکیه و شاگرد و مرید و پسر زن محی الدین عربی. با خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی رومی معاصر است. بین او و خواجه نصیر مکاتبات رد و بدل شده و مورد احترام خواجه بوده است. میان او و مولوی در قونیه کمال صفا و صمیمیت وجود داشته است. قونوی امامت جماعت می‌کرده و مولوی به نماز او حاضر می‌شده است. و ظاهراً-همچنانکه نقل شده - مولوی شاگرد او بوده و عرفان محی الدین را که در گفته‌های مولوی منعکس است از او آموخته است. گویند روزی وارد محفل قونوی شد. قونوی از مسند خود حرکت کرد و آن را به مولوی داد که بر آن بنشیند. مولوی ننشست و گفت جواب خدا را چه بدهم که بر جای تو تکیه زنم؟ قونوی مسند را به دور انداخت و گفت مسندی که تو را نشاید ما را نیز نشاید.

قونوی بهترین شارح افکار و اندیشه‌های محی الدین است. شاید اگر او نبود محی الدین قابل درک نبود. مولوی وسیله قونوی با مکتب محی الدین آشنا شد. اینکه گفته می‌شود مولوی شاگرد قونوی بوده است ظاهراً مربوط به اخذ افکار و اندیشه‌های محی الدین است. اندیشه‌های محی الدین در مثنوی و در دیوان شمس منعکس است. کتابهای قونوی از کتاب درسی حوزه‌های فلسفی و عرفانی اسلامی در شش قرن اخیر است.

کتابهای معروف قونوی عبارت است از: مفاتیح الغیب، نصوص، فکوک، قونوی در سال ۶۷۲ (سال فوت مولوی و خواجه نصیرالدین طوسی) و یا سال ۶۷۳ درگذشته است.

ز. مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی صاحب کتاب جهانی «مثنوی». از بزرگترین عرفای اسلام و از نوابغ جهان است. نسبش به ابوبکر می‌رسد مثنوی او دریائی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفه‌الروحي و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول ایران است. مولوی اصلاً اهل بلخ است. در کودکی همراه پدرش از بلخ خارج شد. پدرش او را با خود به زیارت بیت الله برد. با شیخ فریدالدین عطار در نیشابور ملاقات کرد.

پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونیه رفت و آنجا رحل اقامت افکند. مولوی در ابتدا مردی بود عالم و مانند علمای دیگر همطراز خود به تدریس اشتغال داشت و محترمانه می‌زیست تا آنکه با شمس تبریزی عارف معروف برخورد، سخت مجذوب او گردید و ترک همه چیز کرد.

دیوان غزلش به نام شمس است. در «مثنوی» مکرر با سوز و گداز از او یاد کرده است. مولوی در سال ۶۷۲ درگذشته است.

ح. فخرالدین عراقی همدانی شاعر و غزلسرای معروف. شاگرد صدرالدین قونوی و مرید و دستپورده شهاب الدین سهروردی سابق الذکر است. در سال ۶۸۸ درگذشته است.

عرفای قرن هشتم

الف. علاءالدوله سمنانی. نخست‌شغل دیوانی داشت، کناره گرفت و در سلک عرفا در آمد و تمام ثروت خود را در راه خدا داد. کتاب زیادی تألیف کرده است. در عرفان نظری عقائد خاص دارد که در کتب مهم عرفان طرح می‌شود. در سال ۷۳۶ درگذشته است. خواجوی کرمانی شاعر معروف از مریدان او بود و در وصفش گفته است:

هرکو به ره علی عمرانی شد چون خضر به سرچشمه حیوانی شد از وسوسه عادت شیطانی وارست مانند علاءالدوله سمنانی شد

ب. عبدالرزاق کاشانی. از محققین عرفای این قرن است. فصوص محی الدین و منازل السائرين خواجه عبدالله را شرح کرده است. و هر دو چاپ شده و مورد مراجعه اهل تحقیق است.

بنا به نقل صاحب «روضات الجنات» در ذیل احوال شیخ عبدالرزاق لاهیجی، شهید ثانی از عبدالرزاق کاشانی ثناء بلیغ کرده است. بین او و علاء الدوله سمنانی در مسائل نظری عرفانی که وسیله محی الدین طرح شده است مباحثات و مشاجراتی بوده است. وی در سال ۷۳۵ در گذشته است.

ج. خواجه حافظ شیرازی. حافظ، علی‌رغم شهرت جهانش تاریخ زندگیش چندان روشن نیست. قدر مسلم این است که مردی عالم و عارف و حافظ و مفسر قرآن کریم بوده است. خود مکرر به این معنی اشاره کرده است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی با چارده روایت زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکمی با نکات قرآنی

با اینکه اینهمه در اشعار خود از پیر طریقت و مرشد سخن گفته است معلوم نیست که مرشد و مربی خود او کی بوده است. اشعار حافظ در اوج عرفانی است و کمتر کسی قادر است لطائف عرفانی او را درک کند. همه عرفائی که بعد از او آمده‌اند اعتراف دارند که او مقامات عالی‌ه عرفانی را عملاً طی کرده است.

برخی از بزرگان بر برخی از بیت‌های حافظ شرح نوشته‌اند، مثلاً محقق جلال الدین دوانی، فیلسوف معروف قرن نهم هجری رساله‌ای در شرح این بیت:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

تالیف کرده است.

حافظ در سال ۷۹۱ در گذشته است. (۱۳)

د. شیخ محمود شبستری آفریننده منظومه عرفانی بسیار عالی موسوم به «گلشن راز». این منظومه یکی از کتب عرفانی بسیار عالی به شمار می‌آید و نام سراینده خویش را جاوید ساخته است. شرح‌های زیادی بر آن نوشته شده است. شاید از همه بهتر شرح شیخ محمد لاهیجی است که چاپ شده و در دسترس است. مرگ شبستری در حدود سال ۷۲۰ واقع شده است.

ه. سید حیدر آملی. یکی از محققین عرفا است. کتابی دارد به نام «جامع الاسرار» که از کتب دقیق عرفان نظری محی الدینی است و اخیراً به نحو شایسته‌ای چاپ شده است. کتاب دیگر او «نص النصوص» در شرح «فصوص» است. وی معاصر فخر المحققین حلی فقیه معروف است. سال وفاتش دقیقاً معلوم نیست.

و. عبدالکریم جیلی صاحب کتاب معروف «الانسان الكامل». بحث «انسان کامل» به شکل نظری اولین بار وسیله محی الدین عربی طرح شد و بعد مقام مهمی در عرفان اسلامی یافت.

صدرالدین قونوی شاگرد و مرید محی الدین در کتاب «مفتاح الغیب» فصل مشبعی در این زمینه بحث کرده است. تا آنجا که اطلاع داریم دو نفر از عرفا کتاب مستقل به این نام تالیف کرده‌اند. یکی از عزیزالدین نسفی از عرفای نیمه دوم قرن هفتم، و

دیگر همین عبدالکریم جیلی، و هر دو به این نام چاپ شده است. جیلی در سال ۸۰۵ در ۳۸ سالگی درگذشته است. بر ما روشن نیست که عبدالکریم، اهل جیل بغداد بوده یا اهل جیلان (گیلان).

عرفای قرن نهم

الف. شاه نعمت الله ولی. این مرد نسب به علی علیه السلام می‌برد و از معاریف و مشاهیر عرفا و صوفیه است. سلسله نعمه‌اللهی در عصر حاضر از معروفترین سلسله‌های تصوف است. قبرش در ماهان کرمان مزار صوفیان است. گویند ۹۵ سال عمر کرد و در سال ۸۲۰ یا ۸۲۷ یا ۸۳۴ درگذشت. اکثر عمرش در قرن هشتم گذشته و با حافظ شیرازی ملاقات داشته است. اشعار زیادی در عرفان از او باقی است.

ب. صائن الدین علی ترکه اصفهانی. از محققین عرفا است. در عرفان نظری محی الدین ید طولا داشته است. کتاب «تمهید القواعد» وی که اکنون در دست است و چاپ شده است دلیل تبحر او در عرفان است و مورد استفاده و استناد محققین بعد از وی است.

ج. محمد بن حمزه فناری رومی. از علمای کشور عثمانی است. مردی جامع بوده است و کتب زیاد تالیف کرده است. شهرت او به عرفان به وسیله کتاب «مصباح الانس» وی است که شرح کتاب «مفتاح الغیب» صدرالدین قونوی است.

شرح کردن کتب محی الدین عربی و یا صدرالدین قونوی کار هرکسی نیست. فناری این کار را کرده است و محققین عرفان که پس از وی آمده‌اند ارزش این شرح را تایید کرده‌اند.

این کتاب در تهران با چاپ سنگی با حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از عرفای محقق صد ساله اخیر چاپ شده است. متأسفانه به علت بدی چاپ مقداری از حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم غیر مقرو است.

د. شمس الدین محمد لاهیجی نوربخشی شارح «گلشن راز» محمود شبستری. معاصر میر صدرالدین دشتکی و علامه دوانی بوده و در شیراز می‌زیسته است و مطابق آنچه قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» نوشته است صدرالدین دشتکی و علامه دوانی که هر دو از حکمای برجسته عصر خود بودند نهایت احترام و تجلیل از وی می‌کرده‌اند.

وی مرید سید محمد نوربخش بوده و سید محمد نوربخش شاگرد ابن فهد حلی بوده که ذکرش در تاریخچه فقها خواهد آمد. لاهیجی در شرح گلشن راز صفحه ۶۹۸ سلسله فقر خود را که از سید محمد نوربخش شروع و به معروف کرخی می‌رسد و سپس به حضرت امام رضا علیه السلام و ائمه پیشین تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می‌شود، ذکر می‌کند و نام این سلسله را «سلسله الذهب» می‌نهد.

شهرت بیشتر لاهیجی به واسطه همان شرح گلشن راز است که از متون عالی عرفان به شمار می‌رود. لاهیجی به طوری که در مقدمه کتابش می‌نویسد در سال ۸۷۷ آغاز به تالیف کرده است. تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست. ظاهراً قبل از سال ۹۰۰ بوده است.

ه. نورالدین عبدالرحمن جامی. عرب نژاد است و نسب به محمد بن حسن شیبانی فقیه معروف قرن دوم هجری می‌برد. جامی شاعری توانا بوده است. او را آخرین شاعر بزرگ عرفانی زبان فارسی می‌دانند.

در ابتدا «دشتی» تخلص می‌کرده است، ولی چون در ولایت جام از توابع مشهد متولد شده و مرید احمد جامی (ژنده پیل) هم بوده است، تغییر تخلص داده و به جامی متخلص شده است. می‌گوید:

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است. (۱۴) زین سبب در جریده اشعار به دو معنی تخلصم جامی است

جامی در رشته‌های مختلف: نحو، صرف، فقه، اصول، منطق، فلسفه، عرفان تحصیلات عالی داشته و کتب زیاد تالیف کرده است. از آنجمله است شرح فصوص الحکم محی الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تائیه ابن فارض، شرح قصیده برده در مدح حضرت رسول (ص)، شرح قصیده میمیه فرزوق در مدح حضرت علی ابن الحسین (ع)، لوايح، بهارستان که به روش گلستان سعدی است، نفحات الانس در شرح احوال عرفا.

جامی مرید طریقتی بهاء الدین نقشبند مؤسس طریقه نقشبندیه است، ولی همچنانکه محمد لاهیجی با اینکه مرید طریقتی سید محمد نوربخش بوده است، شخصیت فرهنگی تاریخی بیش از او است جامی نیز با اینکه از اتباع بهاء الدین نقشبند شمرده می‌شود شخصیت فرهنگی و تاریخی‌اش به درجاتی بیش از بهاء الدین نقشبند است لهذا ما که در این تاریخچه مختصر نظر به جنبه فرهنگی عرفان داریم نه جنبه طریقتی آن، محمد لاهیجی و عبدالرحمن جامی را اختصاص به ذکر دادیم. جامی در سال ۸۹۸ در ۸۱ سالگی درگذشته است.

این بود تاریخچه مختصر عرفان از آغاز تا پایان قرن نهم. از این به بعد، به نظر ما عرفان شکل و وضع دیگری پیدا می‌کند. تا این تاریخ شخصیت‌های علمی و فرهنگی عرفانی همه جزء سلاسل رسمی تصوفند، و اقطاب صوفیه شخصیت‌های بزرگ فرهنگی عرفان محسوب می‌شوند و آثار بزرگ عرفانی از آنها است. از این به بعد شکل و وضع دیگری پیدا می‌شود.

اولا دیگر اقطاب متصوفه همه یا غالبا آن برجستگی علمی و فرهنگی که پیشینان ندارند. شاید بشود گفت که تصوف رسمی از این به بعد بیشتر غرق آداب و ظواهر و احیاناً بدعت‌هایی که ایجاد کرده است می‌شود.

ثانیا عده‌ای که داخل در هیچیک از سلاسل تصوف نیستند، در عرفان نظری محی الدینی مختص می‌شوند که در میان متصوفه رسمی نظیر آنها پیدا نمی‌شود.

مثلا صدرالمتالهین شیرازی متوفا در سال ۱۰۵۰ و شاگردش فیض کاشانی متوفا در ۱۰۹۱ و شاگرد شاگردش قاضی سعید قمی متوفا در ۱۱۰۳ آگاهیشان از عرفان نظری محی الدین بیش از اقطاب زمان خودشان بوده است. با اینکه جزء هیچیک از سلاسل تصوف نبوده‌اند. این جریان تا زمان ما دامه داشته است. مثلا مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمشه‌ای و مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از علما و حکماء صد ساله اخیر، متخصص در عرفان نظریند بدون آنکه خود عملاً جزء سلاسل متصوفه باشند.

به طور کلی از زمان محی الدین و صدرالدین قونوی که عرفان نظری پایه‌گذاری شد و عرفان شکل و فلسفی به خود گرفت بذر این جریان پاشیده شد. مثلا محمد بن حمزه فناری سابق الذکر شاید از این گروه باشد. ولی از قرن دهم به بعد این وضع یعنی پدیده آمدن قشری متخصص در عرفان نظری که یا اصلاً اهل عرفان عملی و سیر و سلوک نبوده‌اند و یا اگر بوده‌اند - و غالباً کم و بیش بوده‌اند - از سلاسل صوفیه رسمی بر کنار بوده‌اند کاملاً مشخص است.

ثانیا از قرن دهم به بعد ما در جهان شیعه به افراد و گروه‌هایی بر می‌خوریم که اهل سیر و سلوک و عرفان عملی بوده‌اند و مقامات عرفانی را به بهترین وجه طی کرده‌اند بدون آنکه در یکی از سلاسل رسمی و عرفان و تصوف وارد باشند و بلکه

اعتنائی به آنها نداشته و آنها را کلا یا بعضا تخطئه می‌کرده‌اند از خصوصیات این گروه که ضمنا اهل فقاهاست هم بوده‌اند وفاق انطباق کامل میان آداب و سلوک و آداب فقه است این جریان نیز تاریخچه‌ای دارد که فعلا مجال آن نیست.

پی‌نوشتها

- ۱- تاریخ تصوف در اسلام، تالیف دکتر قاسم غنی، صفحه ۱۹. در همین کتاب صفحه ۴۴، از کتاب «صوفیه و فقراء» ابن تیمیه نقل می‌کند که اول کسی که دیر کوچکی برای صوفیه ساخت، بعضی از پیروان عبدالواحد بن زید بودند. عبدالواحد از اصحاب حسن بصری است. اگر ابوهایشم صوفی از پیروان عبدالواحد باشد، تناقضی میان این دو نقل نیست.
- ۲- صوف پشم
- ۳- تذکره الاولیاء شیخ عطار.
- ۴- دکتر غنی، تاریخ تصوف در اسلام.
- ۵- سفینه البحار محدث قمی، ماده سلم.
- ۶- میراث اسلام ص ۸۵ ایضا رجوع شود به محاضرات دکتر عبدالرحمن بدوی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در سال تحصیلی ۵۳ - ۵۲. نکته قابل توجه این است که بسیاری از کلمات نهج البلاغه در آن رساله هست. این نکته با توجه به اینکه بعضی از صوفیه سلسله اسناد خود را از طریق حسن بصری به حضرت امیر علیه السلام می‌رسانند بیشتر قابل توجه است و مساله قابل تحقیق است.
- ۷- تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۶۲. نقل از کتاب «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر».
- ۸- تاریخ تصوف در اسلام ص ۵۵.
- ۹- طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن شلمی ص ۲۰۶.
- ۱۰- در مقدمه چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» بحث نسبتا مبسوطی درباره حلاج کرده‌ایم و نظریه بعضی از ماتریالیستها معاصر را که کوشیده‌اند او را «ماتریالیست» معرفی کنند رد کرده‌ایم.
- ۱۱- «سراج» زین ساز. کم کم این کلمه به پالان دوز تغییر شکل داده است.
- ۱۲- نامه دانشوران، ذیل احوال بوعلی سینا.
- ۱۳- حافظ در حال حاضر محبوب‌ترین چهره‌های شعرای فارسی زبان در ایران است. ماتریالیستهای فرصت طلب سعی کرده‌اند از حافظ نیز چهره‌ای ماتریالیست و لااقل شکاک بسازند و از محبوبیت او در راه اهداف ماتریالیستی خود سود جویند. ما در مقدمه چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» درباره حافظ نیز مانند «حلاج» از این نظر بحث کرده‌ایم.
- ۱۴- احمد جامی، شیخ الاسلام لقب داشته است.